

داود بن ابی هند

کنیه‌اش ابوبکر و نام پدرش دینار بوده و از عمرو بن عاصم شنیدم می‌گفت داود از آزادکردگان و وابستگان خاندان اعلم از قشیری‌ها بوده است.

گوید علی بن عبدالله از گفته سفیان ما را خبر داد که می‌گفته است * از داود بن ابی هند شنیدم می‌گفت من هم گرفتار طاعون شدم و بی‌هوش شدم در آن حال گویی دو تن پیش من آمدند یکی از ایشان بیخ زبان و دیگری گودی کف پایم را بررسی کردند، یکی از دیگری پرسید چه چیزی یافتی؟ گفت تسبیح و تکبیر و اندکی گام برداشتن به سوی مسجدها و اندکی از قرائت قرآن، داود می‌گفت در آن هنگام چیزی از قرآن نیاموخته بودم، و هرگاه پی‌کار و نیازی می‌رفتم می‌گفتم خدا را فریاد آورم و ذکر بگویم تا نیازم برآورده شود، و چون از طاعون بهبودی یافتم به قرآن رو آوردم و آن را فرا گرفتم.

عفان بن مسلم از حماد بن سلیمه ما را خبر داد که می‌گفته است * پیش داود بن ابی هند به خانه‌اش رفتم فرش‌ها و پرده‌ها و جامه‌ها یمنی سرخ‌رنگ دیدم، «گوید یزید بن هارون می‌گفته است داود و سعید بن ابی عروبۀ هم آن‌جا آمدند و من از هر دو حدیث شنیدم»^۱.

داود به سال یکصد و سی و نه درگذشته است، او از مردم سرخس بود و همان‌جا زاده شده بود، او محدثی مورد اعتماد و پرحديث بوده است.

علی بن حکم بنانی

او از نژادگان خاندان بنانه و کنیه‌اش ابو حکم بوده است، محدثی مورد اعتماد بوده و او را حدیثهایی است و به سال یکصد و سی و یک درگذشته است.

۱. این جمله یا موضوع ارتباطی ندارد و روشن به نظر نمی‌رسد.

عاصِمُ بن سلیمان أَخْوَل

کنیه‌اش ابو عبدالرحمان و از آزادکردگان و وابستگان بنی تمیم بوده است، به روزگار خلافت منصور قاضی مداین و سپس مأمور مراقبت در اوزان و مکیال کوفه بوده است، محدثی مورد اعتماد و پرحدیث بوده و به سال یکصد و چهل و یک یا یکصد و چهل و دو درگذشته است.

حَفْص بن سلیمان

کنیه‌اش ابوالحسن و از بردگان آزادکرده و وابسته بنی منقر و داناترین مردم بصره به گفته‌های حسن بصری بوده است.

یحیی بن سعید می‌گوید، شعبه می‌گفت حفص بن سلیمان کتابی را از من گرفت و آن را برنگرداند و او کتاب‌های مردم را می‌گرفت و از آن رونویسی می‌کرد، او اندکی پیش از طاعون بصره درگذشته و طاعون به سال یکصد و سی و یک بوده است.

ابونعامه عدوی

نامش عمرو و نام پدرش عیسی و در حدیث ضعیف بوده و رُوْح بن عبادة از او روایت کرده است.

سعید بن یزید

کنیه‌اش ابو مسلمه و محدثی مورد اعتماد بوده است، شعبه و حماد بن زید و اسماعیل بن علیّه از او روایت کرده‌اند.

سعید بن ابی صدقه

کنیه اش ابوقره و ان شاء الله مورد اعتماد بوده است.

عمار بن ابی حفصه

کنیه اش ابوروح و محدثی مورد اعتماد بوده است، شعبه و اسماعیل بن عُلَیة از او روایت کرده اند.

عثمان بَی

او پسر سلیمان بن جرموز است، محدثی مورد اعتماد و او را حدیثهایی است و فقیه و صاحب رای بوده است.

محمد بن عبدالله انصاری ما را خبر داد و گفت که عثمان بَی از مردم کوفه بوده که به بصره کوچ کرده است و همانجا ساکن شده است، کنیه اش ابو عمرو و آزاد کرده و وابسته بنی زهره بوده است و چون گلیم و طیلسان خزمی فروخته به بَی معروف شده است.

منصور بن عبدالرحمان عذری غَدانی

اسماعیل بن عُلَیة از او روایت کرده است.

عِشَل بن سفیان تمیمی

ضعفی در او بوده و شعبه گاهی از او روایت کرده است.

ابورجاء آزدی

نامش محمد و نام پدرش سیف و محدثی مورد اعتماد بوده و از حسن بصری روایت می کرده است، حماد بن زید و یزید بن زریع و اسماعیل بن علیّه از او روایت کرده اند.

عوف بن ابی جمیله اعرابی

کنیه اش ابوسهل و آزاد کرده و وابستهٔ قبیله طيء و محدثی مورد اعتماد و پرحديث بوده است، یکی از راویان که کار عوف را مهم می دانست می گفت او از حسن بصری چیزهایی نقل می کرد که هیچ کس نقل نکرده است، عوف شیعه بود.

محمد بن عبدالله انصاری ما را خبر داد و گفت: * از عوف بن ابی جمیله پرسیدم ای ابوسهل به چه جهت می گویی حسن بصری برای من حدیث کرد؟ گفت به من خبر رسیده است که دوستان و یاران تو می گویند حسن بصری گفته است که رسول خدا (ص) چنین فرمود، با ناراحتی پرسید چه کسی این سخن را می گوید؟ به خدا سوگند من حساب اشعث را به حساب حسن بصری نمی گذارم، گفتم عمرو بن عبید چنین می گوید، گفت عمرو بن عبید دروغ می گوید، من روایات خود را از حسن بصری پیش از فتنه ابن اشعث شنیده ام. محمد بن عبدالله انصاری می گفت عوف از همه همگان خود سالخورده تر بود و به سال یکصد و چهل و شش درگذشت.

زیاد اعلم

آزاد کرده و وابستهٔ بانویی از قبیلهٔ باهله بوده است و ان شاء الله مورد اعتماد است.

خلیف بن عقبه

بن ربیعه بن شیبان بن عبید بن عمرو بن مخلب بن عوف بن ثعلبه بن ذبیان بن ربیع بن حارث و

این حارث همان مقاعس بن عمرو بن کعب بن ثعلب بن زید منات بن تمیم است. کنیة خلیف ابوبکر است و این کنیه را استادش محمد بن سیرین به او داده است، او موهای سپید خود را اندکی رنگ می کرد، خلیف پیش از کشته شدن ابراهیم بن عبدالله بن حسن در بصره به سن شصت و یک سالگی درگذشته است.

ابوذبیان

نامش خلیفة و نام پدرش کعب است.

ابودلان

نامش حیان و نام پدرش یزید و محدثی کم حدیث بوده است.

ابویوب

نامش عبدالله و پسر ابوسلیمان و از آزادکردگان و وابستگان عثمان بن عفان بوده است، حماد بن سلمه و اسحاق بن عثمان از او روایت کرده اند.

خالد بن مهران حذاء^۱

کنیه اش ابومبارک و آزادکرده و وابسته خاندان عبدالله بن عامر بن کریر از قبيلة قریش است، او موزه گر و کفش دوز نبوده ولی چون با آن گروه نشست و برخاست داشته است به این لقب نامور شده است.

گوید فهد بن حیان قیسی می گوید * خالد هیچ گاه کفش دوزی نکرده و چون می گفته است چنین گام بردارید به آن لقب نامور شده است، گوید خالد محدثی مورد اعتماد و

۱. صیفة بیان شغل به معنی موزه گر و کفش دوز است.

پرحديث و باهبيت بوده است و هيچ كس را ياراي گستاخي بر او نبوده است و مي گفته است من هرگز حدیثی را ننوشته‌ام مگر احادیث بلند را و آنها را هم همینکه حفظ می کردم از میان می بردم.

خالد بن مهران به سرپرستی خزانه عوارض بصره و جهاز خانه شتران گماشته شد و به سال یکصد و چهل و یک به روزگار خلافت ابو جعفر منصور درگذشت.

یونس بن عُیَیْد

کنیه اش ابو عبدالله و آزاد کرده و وابسته قبیله عبدالقیس و محدثی مورد اعتماد و پرحديث بوده است، یونس می گفته است هرگز چیزی ننوشتم.

عالم بن فضل از حماد بن زید ما را خبر داد که می گفته است * یونس هرگاه حدیثی را نقل می کرد سه بار استغفار می کرد - که مبادا تحریفی در آن حدیث شده باشد. فهد بن حیان و جز او ما را خبر دادند که یونس به سال یکصد و سی و نه درگذشته است.

محمد بن عبدالله انصاری ما را خبر داد و گفت * خودم سلیمان و عبدالله پسران علی بن عبدالله بن عباس و جعفر و محمد پسران سلیمان بن علی را دیدم که تابوت یونس را بر دوش می بردند و عبدالله بن علی می گفت به خدا سوگند این شرف و برتری است.

سَلَمَةُ بن علقمه

کنیه اش ابوبشر و از قبیله تمیم و محدثی مورد اعتماد بوده است.

سَوَّار بن عبدالله

بن قدامة بن عَنزَة بن نقب بن عمرو بن حارث بن خلف بن حارث بن مُجَفِّر بن كعب بن عنبر بن عمرو بن تمیم. محدثی كم حدیث بوده و برای ابو جعفر منصور سرپرستی قضاوت بصره را بر عهده گرفت.

گوید بکار بن محمد ما را خبر داد و گفت سوار بن عبدالله را دیدم که چون می خواست حکم صادر کند سرش را بلند می کرد و به آسمان می نگریست و دیدگانش به اشک می نشست و سپس حکم می کرد.

ابومروان غنوی

نامش ابراهیم و پسر علاء و محدثی مورد اعتماد بوده است.

سعید بن ایاس جریری

کنیه اش ابومسعود و محدثی مورد اعتماد بوده است جز اینکه در آخر عمر مطالب را درهم می آمیخته است.

یحیی بن سعید قطان از گفته کهمس نقل می کرد که می گفته است * به هنگام طاعون مطالب نادرست و درهم آمیخته از جریری می شنیدیم.

یزید بن هارون ما را خبر داد و می گفت * به سال یکصد و چهل و دو که نخستین سال ورود من به بصره بود از جریری حدیث شنیدم و چیز نادرستی از او شنیدم و همان هنگام به ما گفته بودند که او مطالب را به یکدیگر می آمیزد و پس از ما اسحاق ازرق از او حدیث شنیده است.

یزید می گوید من از شعبه به سال یکصد و چهل حدیث شنیدم و پس از آن هم از او می شنیدم، گفته اند جریری به سال یکصد و چهل و چهار در گذشته است.

عبدالله بن عون بن ازطبان

کنیه اش ابوعون و آزاد کرده و وابسته عبدالله بن درّه بن سراق مزنی و بزرگتر از سلیمان تمیمی و از هواداران عثمان بوده است، او محدثی مورد اعتماد و پرهیزگار و پرحدیث بوده است.

بکار بن محمد ما را خبر داد و گفت از عبدالله بن عون شنیدم می گفت انس بن مالک

را دیدم که لگام مرکب او را به دست گرفته‌اند، بر سر او آنچه بر سر من رسیده نرسیده است، مرا رها کرده‌اند و نمی‌توانم برای انجام کاری از خانه بیرون روم - شکایت از بسیاری مراجعه کنندگان.

عالم بن فضل از گفته حماد بن زید ما را خبر داد که می‌گفته است * ابن عون سه سال پیش از طاعون جارف زاده شده است.

محمد بن عبدالله انصاری ما را خبر داد که * هرگاه ابن عون از کنار قدریان می‌گذشت بر آنان سلام نمی‌داد.

بکار بن محمد ما را خبر داد که ابن عون در کوفه دانش بسیاری - حدیث فراوانی شنیده بود و آن را بر محمد بن سیرین عرضه کرد، احادیثی را که محمد گفته بود بسیار خوب است نقل می‌کرد و از نقل بقیه آن تا هنگامی که درگذشت خودداری کرد، و هرگاه می‌خواست حدیثی نقل کند از بیم آنکه مبادا چیزی بر آن بیفزاید یا بکاهد چندان خشوع می‌کرد که بر او رحمت می‌آوردی.

گوید عفان بن مسلم از اسماعیل بن عُلَیْه ما را خبر داد که می‌گفته است * شنیدم ابن عون می‌گفت از دانش مشایخ به خدا پناه می‌برم.

گوید ابوقطن می‌گفت از ابن عون شنیدم که می‌گفت * دوست می‌دارم که از گرفتاری‌های علم سروتن بیرون بَرَم - اگر نفعی نمی‌برم زیانی نکنم.

بکار بن محمد ما را خبر داد و گفت ابن عون مرا گفت ای برادرزاده راه را هم بر من بسته‌اند و نمی‌توانم برای انجام کاری از خانه بیرون روم، یعنی میان راه هم حدیث از او می‌پرسیده‌اند.

بکار می‌گوید، ابن عون را یارانی بود که چون بر در خانه‌اش می‌رفتند به‌طور خصوصی ایشان را می‌پذیرفت ولی برای گروه‌ها و به‌صورت اجتماع اجازه نمی‌داد.

بکار بن محمد ما را خبر داد و گفت * هنگامی که یاران ابن عون پیش او می‌آمدند سلام می‌دادند و چنان بی‌حرکت و خاموش می‌ماندند که گویی بر سرشان مرغ نشسته است، آنان را خشوع و خضوعی بود که در کس دیگری دیده نمی‌شد، پاسخی که ابن عون به ایشان می‌داد همین بود که بر شما درود و رحمت خدا باد، ابن عون به هیچ‌یک از اصحاب حدیث و جز ایشان اجازه نمی‌داد که از پی او راه افتند، خود ابن عون روزی از پی محمد بن سیرین راه افتاد، محمد پرسید کاری داری؟ گفت نه، گفت برگرد.

بکار بن محمد ما را خبر داد و گفت من ندیدم که ابن عون با هیچ کس شوخی و با کسی ستیز کند و یا شعری بخواند و همواره به خود سرگرم بود.

گوید بکار بن محمد ما را خبر داد و گفت ابن عون چون نماز بامداد را می گزارد بر جای خود رو به قبله می نشست و به ذکر گفتن می پرداخت و چون آفتاب می دمید نخست دو رکعت نماز مستحبی می گزارد و سپس به یاران و شاگردان خود توجه می کرد.

بکار می گوید * هرگز ندیدم و نشنیدم که ابن عون به کسی چه برده و چه کنیز دشنام دهد یا به گوسپند و مرغ و چیزی دشنام دهد و هیچ کس را ندیدم که بیش از او زبان خویش را نگهدارد.

بکار بن محمد می گوید، هرگز نشنیدم که ابن عون درباره بلال بن ابی برده سخنی بگوید^۱، و مرا خبر رسیده است که گروهی به او گفته اند ای ابو عون بلال چنین و چنان کرده است و ابن عون پاسخ داده است که گاه آدمی مظلوم است ولی چندان سخن می گوید که ظالم می شود خاموش باشید گمان نمی کنم هیچ یک از شما از من به بلال سخت گیرتر باشد، گوید بلال بن ابی برده ابن عون را تازیانه زده بود که چرا زن عربی را به همسری گرفته است. بکار بن محمد ما را خبر داد و گفت * روزگار درازی با ابن عون همنشینی داشتم تا هنگامی که درگذشت و پدرم را وصی خود قرار داد، تا هنگامی که مرگ میان من و او جدایی افکند نشنیدم که هیچ سوگندی بر زبان آورد نه در مورد حق و درست و نه در مورد نادرست.

همو می گوید، ابن عون در طول سال روزی روزه می گرفت و روزی روزه می گشود و تا هنگامی که درگذشت بر این حال بود و هیچ گاه در دست او درم و دیناری ندیدم و هرگز ندیدم چیزی را وزن کند و هرگاه برای نماز وضو می گرفت. هیچ کس او را در آن کار یاری نمی داد و پس از وضو گرفتن با دستمال یا پارچه یی به چهره خود می کشید، او برای شرکت در نماز جمعه چندان زود نمی رفت که شناخته شود و چندان دیر هم نمی رفت در همه کارها

۱. بلال نوه ابو موسی اشعری است که امیر و قاضی بصره و مورد توجه مروان بن مروان بوده است، او قاضی بدنامی بوده و سرانجام به فرمان یوسف بن عمر ثقفی زندانی شده و حدود سال یکصد و بیست و شش هجری در زندان درگذشته است، برای آگاهی بیشتر به زرگلی، الاعلام، ج ۲، ص ۴۹ مراجعه فرمایید؛ آنچه در مورد وقت است تازیانه خوردن برده آزاد شده مسلمان به جرم ازدواج با زن عرب است که به راسخی نشانی از بی انصافی حکومت مروانی است هر چند که سابقه این اعمال به دورا خلافت عمر بن خطاب می رسد.

میان‌روی را خوشتر می‌داشت و همراه مردم بودن را دوست می‌داشت، روزهای جمعه و عید فطر و قربان غسل می‌کرد و به روز جمعه و هر دو عید بوی خوش به کار می‌برد و آن را سنت می‌دانست، در دیگر روزها هم خوشبو و خوش لباس بود او به روز جمعه و هر دو عید پاکیزه‌ترین جامه خود را می‌پوشید، گاهی پیاده و گاه سواره به نماز جمعه می‌رفت و پس از پایان نماز جمعه در مسجد نمی‌ماند، در ماه رمضان فقط نمازهای واجب را به جماعت می‌گزارد و سپس در خانه خود خلوت می‌کرد، چون در خانه‌اش خلوت می‌کرد خاموش بود و فقط به گفتن الحمد لله ربنا بسنده می‌کرد، و من هرگز ندیدم به حمام - گرمابه‌های عمومی - برود، کارگزاری مسیحی داشت که اجاره حجره‌های خانه او را می‌گرفت، در خانه‌یی که خودش هم همانجا ساکن بود و هم در خانه‌یی که در بازار داشت مسیحیان و مسلمانان با هم زندگی می‌کردند او که در طبقه بالای خانه خود می‌نشست می‌گفت مستأجران طبقه پایین مسیحی هستند و مسلمانان در طبقه زیر ساکن نیستند، ابن عون در مسجدی که میان خانه‌اش بود با ما نماز مغرب و عشا را به جماعت می‌گزارد و او معمولاً همه نمازهای خود را در همان مسجد همراه دوستانش که حضور داشتند و فرزندان و ساکنان آن خانه به صورت جماعت می‌گزارد و وابسته‌یی به نام زید داشت که اذان و اقامه می‌گفت جملات اذان را دوبار و جملات اقامه را یک بار می‌گفت، گاهی ابن عون بر ما امامت می‌کرد و گاه یکی از پسران خود را مقدم می‌داشت، چیزی را نمی‌خواست مگر اینکه پیش او می‌آوردند هرگاه متوجه می‌شد که در خوراک او سیر به کار برده‌اند آن را نمی‌چشید. معمول چنین بود که پیش از غذا خوردن خدمتکار می‌آمد و دستهایش را می‌شست و سپس برای او دستار می‌آورد و دستهای خود را با آن خشک می‌کرد.

بکار بن محمد می‌گوید یکی از کنیزکان آزادشده و وابسته به ما که نامش عینا بود می‌گفت * هنگامی که برده عبدالله بن محمد بوده است عهده‌دار خدمتکاری ابن عون بوده است، گوید دختر عبدالله بن محمد همسر ابن عون بوده و مادرش همسر عبدالرحمان پسر او بوده است، کنیزک می‌گفت روزی برای ابن عون دیگ غذایی پختم و چون پیش او بردم بوی سیر از آن استشمام کرد، پرسید در این خوراک سیر به کار برده‌ای؟ گفتم آری، گفت خدایت برگشت و هاده، آن را از پیش من بردار، کنیزک می‌گفت از شرمساری گویی آتش گرفتم و به خانه سپهرین گریختم.

بکار بن محمد ما را خبر داد و گفت پیش عبدالله بن عون بودم سخن از قدر به میان آمد، ابن عون به من گفت ای برادرزاده! من سال‌ها پیش از این موضوع زاده شده‌ام و بسیاری از مردم را دیده‌ام کسی دربارهٔ قضا و قدر جز دوتن سخن نمی‌گفتند و آن دو معبد جهنی و سنهویه شوهرام موسی بودند و چیز بدی است.

بکار بن محمد ما را خبر داد و گفت * معترله برای ابن عون پیش ابراهیم بن عبدالله بن حسن سخن چینی کردند و گفتند این‌جا مردی به نام عبدالله بن عون است که مردم را از یاری دادن به تو باز می‌دارد، ابراهیم به ابن عون پیام فرستاد که تو را با من چه کار است؟ ابن عون از بصره بیرون رفت و در ناحیه قریظیه^۱ ساکن شد و همانجا بود تا سرانجام ابراهیم به آن‌جا کشید که کشید.

بکار می‌گفت * هنگامی که ابراهیم بن عبدالله بن حسن قیام کرد ابن عون دستور داد درهای خانه‌اش را که در کوچه مَرَبَد بود بستند و اجازه نمی‌داد هیچ‌کس دری را بگشاید یا به پشت‌بام رود و بنگرد.

بکار بن محمد ما را خبر داد و گفت * هرگاه ابن عون به کسی چیزی می‌داد پوشیده می‌داد و هر کاری برای هر کس می‌کرد پوشیده می‌داشت و خوش نمی‌داشت که کسی از آن آگاه شود.

محمد بن عبدالله انصاری ما را خبر داد و گفت * ابن عون برای ما نقل کرد که خواب دیدم همراه محمد بن سیرین در بوستانی هستم، محمد شروع به راه رفتن کرد و سنگ‌ها را این‌سو و آن‌سو می‌پاشید من هم از پی او راه می‌رفتم و همان کار را انجام می‌دادم، پیش محمد بن سیرین رفتم و موضوع را به او گفتم چنین احساس کردم که خواب را می‌داند - او هم همان خواب را دیده است، در پاسخ گفت ماشاءالله تعبیر آن چنین است که مردی از پی مردی دیگر می‌رود و از او خیر و دانش می‌آموزد، او می‌پنداشت که من فروتنی می‌کنم.

بکار بن محمد گوید * در حجره‌یی همراه ابن عون بودم پرسیدم آیا ابو محمد عبیده این اطراف نیست؟ گفت نه نه پیش چه کسی این سخن را می‌گویی، من می‌خواستم ابن عون دربارهٔ کتابی سخنی برای من بگوید، نپذیرفت.

۱. در معجم البلدان و تقویم البلدان نیامده است. شاید به سبب رویدن گیاه قرظ که مادهٔ رنگی بوده است نام‌گذاری شده است.

محمد بن عبدالله انصاری ما را خبر داد و گفت * از عثمان بٹی شنیدم می گفت گواهی دادن شخص برای پدرش روا نیست و پذیرفته نمی شود مگر کسی مانند ابن عون باشد، انصاری می گوید من آن را پذیرفتم ولی یک بار پیش سوار بن عبدالله گواهی به سود پدرم و به زیان خود دادم آن را پذیرفت.

محمد بن عبدالله انصاری ما را خبر داد و گفت * ابن عون برای ما نقل کرد که در امیری سلم بن قتیبة^۱ پیش او رفته است و گفته است السلام علیکم - بدون آنکه به امارت به او سلام دهد - سلم خندیده و گفته است همین گونه سلام دادن را به پاس ابن عون از او می پذیریم.

محمد بن عبدالله انصاری ما را خبر داد و گفت * یک بار که هشام بن حسان حدیثی نقل کرد مردی از او پرسید این را چه کسی برای تو نقل کرده است؟ گفت کسی که به خدا سوگند چشم های من دیگر چنوبی را ندیده است یعنی عبدالله بن عون و در این مورد حسن بصری و محمد بن سیرین را هم استثناء نمی کنم.

انصاری می گوید یک بار هشام بن حسان از مکه برگشت و در حالی که ما پیش ابن عون بودیم آن جا آمد و گفت به خدا سوگند هنوز پیش خانواده ام و پیش هیچ کس نرفته ام و به حضور تو آمده ام.

محمد بن عبدالله انصاری از گفته ابن عون ما را خبر داد که می گفته است * در خواب دیدم که گویی در مسجد نشسته ام ناگاه ریگی جهید و به گوشم رفت من سرم را کج کردم و سنگ ریزه بیرون آمد، درباره این خواب از ابن سیرین پرسیدم، گفت داستان مردی است که سخنی ناخوش شنیده ولی در دلش جا نگرفته است.^۲

بگار بن محمد ما را خبر داد و گفت ابن عون از دست دادن کراهت داشت و به هیچ کس دست نمی داد، سفیان ثوری هم بسیار کم اتفاق می افتاد که دست بدهد و می گفت السلام علیکم.

۱. از امیران خوشنام بصره که هم به روزگار مروان بن محمد و هم روزگار ابوجعفر منصور دوانیقی حاکم آن شهر بوده و به سال یکصد و چهل و نه درگذشته است. به ابن تغری بردی، النجوم الزاهرة، ج ۲، ص ۱۱، چاپ دارالکتب مراجعه شود.

۲. ملاحظه می فرمایید که ابن سیرین در تعبیر خواب از ذوق و سرعت انتقال برخوردار بوده است.

بکار ما را خبر داد که مسجد ابن عون که در خانه‌اش بود محراب نداشت.^۱ یحیی بن خلیف بن عقبه ما را خبر داد و گفت * ابن عون و محمد بن سیرین با هم راه می‌رفتند باران گرفت ابن سیرین از زیر درختان خرما حرکت می‌کرد و ابن عون زیر باران به راه خود ادامه می‌داد، ابن سیرین به او گفت چه چیزی تو را از حرکت کردن زیر درخت خرما منع کرد؟ گفت نمی‌دانم آیا صاحب آن راضی است یا نه. همین یحیی بن خلیف ما را خبر داد که * هرگاه ابن عون در دعا کوشش و اصرار می‌کرد می‌گفت یا احد یا احد.

بکار بن محمد ما را خبر داد و گفت * یکی از یاران صمیمی ابن عون برای من نقل کرد که ابن عون ماده شتری داشت که سوار بر آن به حج و جهاد می‌رفت و سخت شیفته آن بود، به یکی از بردگان خود دستور داد با آن از چاه آب بکشد، آن برده ناقه را در حالی باز آورد که چنان بر چهره‌اش تازیانه زده بود که یک چشم ناقه از چشم‌خانه بیرون آمده بود، راوی می‌گوید ما با خود گفتیم اگر خشمی از ابن عون سر بزند امروز خواهد بود، چیزی نگذشت که ابن عون پیش ما آمد و چون به ناقه نگرست فقط گفت سبحان الله! نمی‌شد به جای دیگری غیر از چهره ناقه تازیانه زد؟ سپس خطاب به آن برده گفت خدایت برکت دهد از پیش من برو، همگان گواه باشید که او آزاد است.

بکار ما را خبر داد و گفت * ابن عون هرگاه به جهاد می‌رفت از عراق تا شام را سوار بر ناقه خود می‌پیمود و چون به شام می‌رسید سوار بر اسب می‌شد. گوید ابن عون با یکی از سپاهیان روم مبارزه کرد و او را کشت.

بکار بن محمد ما را خبر داد و گفت ابن عون جزواتی از قرآن داشت که شامل یک هفتم قرآن بود و هر شب یکی را می‌خواند و اگر در شب آن را تمام نکرده بود در روز تمام می‌کرد.

عبدالله بن مسلمة بن قعنب، از گفته حماد بن زید، از گفته ابن عون ما را خبر داد که می‌گفته است * سه چیز است که آنها را برای خود و یارانم دوست می‌دارم و نام برد که نخست قراءت قرآن و دوم کار بستن سنت و سوم این که آدمی جز از کار خیر و برای آن در دیگر امور به خویشتن پردازد و از کار مردم به خود سرگرم باشد.

۱. یعنی در جای مشخصی از آن مسجد نماز نمی‌گزارده است و به همین سبب محراب در آن نساخته است.

عبدالله بن مسلمه می گفت از یاران ابن عون شنیدم که می گفتند * ابن عون مرکوب پدرم مسلمه را بدون اینکه از او اجازه بگیرد سوار شده است، یعنی به سبب اعتمادی که به رضایت او داشته چنین کاری می کرده است.

عفان بن مسلم، از گفته خالد بن حارث ما را خبر داد که ابن عون همواره می گفته است * سلیم و ازهر کجایند - شاید افراد قبیله های سلیم و ازهر کجایند - گوید آنان چیزهایی را که ابن عون می خواست از بازار برای او می خریدند.

ازهر بن بلج از سفیان بن عیینه ما را خبر داد که می گفته است * به ابن عون گفتم چنین می بینمت که درم ها را دوست می داری، گفت آری به کار من می آید و مرا سودبخش است. بکار بن محمد ما را خبر داد که * انگشتری ابن عون سیمین بود و نگین آن هم نقره بود و بر آن «خاتم سلیمان» نوشته بود.

بکار بن محمد ما را خبر داد و گفت * شب کلاهی بر سر ابن عون دیدم که بلندای آن حدود یک وجب و جنس آن از پارچه های یمنی راه راه بود و دیدم که برد می پوشید و گاه ازار و رداء بر تن می کرد و به بازار می رفت، گاهی هم دو جامه رنگ کرده که با گیل سرخ رنگ کرده بودند می پوشید.

بکار بن محمد می گوید * ابن عون موهای سبیل و پشت لب خود را نمی تراشید و در حد متوسط کوتاه می کرد، موهای سرش تا نیمه گوشش می رسید و چنان بود که اگر او را می دیدی می گفتمی از طبقه بی نیست که با مردم معاشرت داشته باشد.

عازم بن فضل از حماد بن زید ما را خبر داد که می گفته است * ابن عون هرگاه ازار می پوشید - لنگ می بست - نافش هویدا بود.

معاذ بن معاذ عنبری ما را خبر داد و گفت شب کلاه لطیفی که از پشم ظریف بافته شده و بسیار خوب بود بر سر ابن عون دیدم، یکی از دوستان ما پرسید این شب کلاه چیست؟ گفت این از ابن عمر بوده که به انس بن سیرین رسیده و او آن را می پوشیده است، آن را ضمن میراث انس در معرض فروش گذاشتند و من خریدم.

بکار بن محمد ما را خبر داد که کفش ابن عون فقط یک بند داشت و چرمی نبود، از کنار عباهای او سیم های ظریف گذرانده بودند، و بلندی لباسش تا پشت پایش بود.

ابوقطن عمرو بن هیشم ما را خبر داد و گفت یکی از دندان های ابن عون روکش طلا داشت.

بگار بن محمد ما را خبر داد و گفت * ابن عون همواره آرزو داشت که حضرت ختمی مرتبت را در خواب ببیند و اندکی پیش از مرگ خود آن حضرت را در خواب دید و چنان شاد شد که خواست از پلکان حجره خویش خود را به مسجدی که میان خانه‌اش بود برساند سقوط کرد و پایش شکست و تا هنگامی که مرد به فکر معالجه آن هم نیفتاد. او در بردی کفن شد که آن را به دوستان درم خریده بود، با پسرانش در آن باره گفتگو کردیم گفتند آن را بدون این برد در حساب می‌آوریم، عمه من که همسر ابن عون بود، گفت باقی مانده را از حساب میراث من کم کنید.

بگار بن محمد می‌گوید * من هنگام مرگ ابن عون حضور داشتم او رو به قبله بود و تا هنگامی که نفسش در گلو پیچید و جانش به لب رسید همچنان خدا را یاد می‌کرد. عمه‌ام ام محمد دختر عبدالله بن محمد بن سیرین به من گفت کنار بستر او سوره یس بخوان و من آن سوره را خواندم، و هیچ‌کس را ندیده‌ام که به هنگام مرگ هوشیارتر از ابن عون باشد او هیچ حرکتی نداشت جز اینکه گاهی با دست خود ملافه را از روی سینه و شکم خود کنار می‌زد، او نزدیک سپیده‌دم درگذشت و نتوانستیم در آن هنگام بر او نماز بگذاریم، پیکرش را کنار محراب گذاشتیم و خواب بر ما چیره شد.

بگار بن محمد ما را خبر داد که * ابن عون هنگام مرگ ده و چند هزار درم وام داشت و وصیت کرد که پس از پرداخت وام او یک پنجم اموالش به وسیله پدرم میان خویشاوندان نزدیک او چه نیازمند باشند و چه توانگر تقسیم شود.

گوید * ابن عون در بیماری خود از شیر شکیب‌تر بود و تا هنگام مرگ ندیدم که از بیماری خود شکایت کند و هیچ دینار و درمی برجای نگذاشت. خانه‌ی در محله عطارها و همان خانه‌ی را که در کوچه مرید خود در آن می‌نشست برجای گذارد.

گوید * ابن عون که خدایش رحمت کند به ماه رجب سال یکصد و پنجاه و یک به روزگار خلافت ابوجعفر منصور دوانیقی درگذشت و جمیل بن محفوظ از دی فرمانده شرطه عقبه بن سلم^۱ بر پیکرش نماز گزارد.

۱. عقبه از سال ۱۵۰ تا نیمه دوم سال ۱۵۱ از سوی منصور حاکم بصره بوده است. به زامی‌اور، معجم‌الاسرات، ص ۶۳، مراجعه شود.

عمران بن مُسلم قصیر

او را حدیثهایی است.

عبدالؤمن بن ابی سُراعة

او محدثی کم حدیث بوده و با ابن عُمَر دیدار داشته و از او روایت کرده است.

غالب بن مهران

تَمَّار محدثی مورد اعتماد بوده است، شعبه و اسماعیل بن عَلَّیه از او روایت کرده‌اند.

عبدالعزیز بن قَدیر

خانه‌اش در محله عبدالقیس و به خواست خداوند مورد اعتماد است، سفیان و عبدالله بن مبارک از او روایت کرده‌اند.

برادرش، عبدالملک بن قَدیر

از او هم گاهی روایت شده است.

حجاج اسود

القاسم^۱ از قبیله ازد است و او را حدیثهایی بوده است.

۱. قاسم نام یکی از شاخه‌های قبیله ازد است. به منتهی‌الارب مراجعه فرمایید.

حجاج بن ابی عثمان صَوَّاف

کنیه‌اش ابو صلت و ان شاء الله محدثی مورد اعتماد بوده است.

عَبَّاد بن منصور نَاجِی

او در بصره قاضی و محدثی ضعیف بوده و او را حدیثهای ناشناخته‌یی است.

حَوْثَبُ بن مُسَلِّم

او طیلسان‌فروش و ان شاء الله مورد اعتماد بوده و هشام بن حسان از او روایت کرده است.

حاتم بن ابی صغیرَة

کنیه‌اش ابویونس قشیری و ان شاء الله مورد اعتماد بوده است.

حسین بن ذکوان مُعَلِّم

مورد اعتماد بوده است.

گَهَمَس بن حسن قِیسی

مورد اعتماد بوده است.

حسین شهید

از آزادکردگان و وابستگان قبیله مزینه و ان شاء الله مورد اعتماد بوده است.

عمران بن حُدیر سدوسی

محدثی مورد اعتماد و پرحدِیث بوده است.

ابوالمعلی عطار

نامش یحیی و نام پدرش میمون و محدثی مورد اعتماد و پرحدِیث بوده است.

غالب بن خُطاف راسبی

محدثی مورد اعتماد بوده است.

عبدالاعلی بن سلیمان عبدی زَرّاد - زره‌ساز - ما را خبر داد که کنیه غالب قطان - پنبه‌فروش - ابوسلمه و کور بوده است. او در محله عبدالقیس می‌نشست و شنیده‌ام که نامش غالب و نام پدرش خُطاف بوده است.

هشام بن حسان قُردوسی

از قبیله ازد و فاصله سنی میان او و قتاده هفت سال است.

گوید عارم بن فضل از حماد بن زید، از سعید بن ابی قره ما را خبر داد که می‌گفته است * محمد بن سیرین می‌گفته است هشام از خانواده ماست. گوید یحیی بن سعید قطان می‌گفت * هشام به سال یکصد و چهل و هفت درگذشته است. او محدثی پرحدِیث و ان‌شاءالله مورد اعتماد بوده است، و مکی بن ابراهیم می‌گفت هشام به روز اول ماه صفر سال یکصد و چهل و هشت درگذشته است.

عیینه بن عبدالرحمن بن جوشن عطفانی

ان‌شاءالله محدثی مورد اعتماد بوده است.

وکیع بن جراح ما را خبر داد و گفت به سال یکصد و چهل و هشت عینہ را در بصرہ دیدم و بر من حدیث املاء کرد.

عمر بن عامر*

صالح بن ابی الاخضر

گوید محمد بن عبدالله انصاری ما را خبر داد و گفت از صالح پرسیدم آیا این حدیثهایی را که روایت می‌کنی خودت از زُهری شنیده‌ای؟ گفت برخی را خودش برای من حدیث کرده است و برخی را بر او خوانده‌ام و نمی‌دانم کدام را شنیده و کدام را خوانده‌ام.

جراد بن مجالد

شعبه از او روایت کرده است.

ابو حمزه

او همان کسی است که شعبه از او روایت کرده و همسایه‌اش بوده است، نام ابو حمزه عبدالرحمان و نام پدرش عبدالله بوده است.

عمر و بن عبید بن باب

کنیه‌اش ابو عثمان و از بردگان آزاد کرده بنی تمیم بوده است.

او مردی معتزلی و پیرو رای و اندیشه بوده و در حدیث ارزشی ندارد^۱ با آنکه از حسن بصری و جز او فراوان حدیث نقل کرده است، او به سال یکصد و چهل و چهار در مَرَّان که به فاصله چند شب راه تا مکه در راه بصره قرار دارد درگذشته است.

۱. چگونگی مقابله اهل رای و اهل حدیث را ملاحظه می‌کنید.

طبقة پنجم

سعید بن ابی عروبه

کنیه او ابو نصر و نام پدرش مهران و محدثی مورد اعتماد و پرحديث بوده ولی در پایان عمر گرفتار اختلاط گردیده است.

گوید از عبدالوهاب بن عطاء شنیدم که می گفت * به سال یکصد و سی و شش با سعید بن ابی عروبه همنشین بودم و او به سال یکصد و پنجاه و هفت درگذشت، دیگری جز او گوید که سعید به سال یکصد و پنجاه و شش به روزگار خلافت منصور درگذشته است. گوید قریش بن انس می گفت * سعید بن ابی عروبه برای من سوگند خورد که هرگز از گفته های قتاده چیزی ننوشته است، جز اینکه ابو معشر از او خواسته است که تفسیر قتاده را برای او بنویسد، و قتاده گفته است می خواهی از گفته های من چیزی بنویسی؟ و من همواره در صدد کسب اجازه از او بودم.

عفان بن مسلم از گفته همام ما را خبر داد که می گفته است * سعید بن ابی عروبه پیش من آمد و تفسیر آیات قرآنی را که با آنها هر ده آیه مشخص می شود از تفسیر قتاده را از من خواست. گفتم من برای تو یک نسخه می نویسم و به تو می دهم، گفت فقط کتاب خودت را می خواهم، من نپذیرفتم و با اینکه پیش من آمد و شد می کرد کتاب خود را به او عاریه ندادم.

عفان ما را خبر داد که * سعید بن ابی عروبه چیزهای بسیاری را که خود نشنیده بود از گفته قتاده نقل می کرد و در آن باره این جمله را هم نمی گفت که برای ما حدیث کردند. گوید روح بن عبادی گفت سعید بن ابی عروبه از حافظ ترین مردم بود و هرگاه حدیث می کرد به خود می بالید و مثلی را می گفت که مفهوم آن چنین است که خواه و ناخواه باید همین را پذیری^۱، روح در پی این سخن خود می گفت برخی از محدثان می گفتند که سعید این سخن را از گمراهی خود می گفته است.

۱. به مثل شماره ۱۳۹۴ مجمع الامثال میدانی مراجعه شود.

اسماء بن عبید

او را در محله بنی ضبیعه سکونت داشت و ان شاء الله مورد اعتماد بوده است. می گوید از سعید بن عامر که نوه دختری اسماء بود شنیدم می گفت * اسماء بن عبید به سال یکصد و چهل و یک درگذشته است.

اسماعیل بن مسلم مکی

کنیه اش ابواسحاق است.

محمد بن عبدالله انصاری ما را خبر داد که اسماعیل بن مسلم از مردم بصره بود و چند سالی ساکن مکه شد و چون به بصره برگشت به مکی معروف شد و مردم او را مکی می گفتند، او صاحب فتوی و حافظ حدیث و در آن اهل نظر بود و هم در علوم دیگر، توجه مردم بیشتر به او و به عثمان بنی بود، محمد بن عبدالله انصاری می گفت محل درس گفتن و نشستن اسماعیل و یونس بن عبید یک جا بود، من می رفتم و پیش آن دو می نشستم و به سبب خردمندی اسماعیل که از لحاظ مردم به فتوی دادن هم مشهور شده بود گفته های او را می نوشتم و یونس را رها می کردم.

ابوالاشهب

نامش جعفر و نام پدرش حیان عطاردی بوده و ان شاء الله مورد اعتماد بوده است، او به سال یکصد و شصت و پنج به روزگار خلافت مهدی در بصره درگذشته است.

ابوخلده

نامش خالد و نام پدرش دینار و محدثی مورد اعتماد بوده است. او سالخورده بوده و بسیاری از مشایخ = اصحاب و تابعان = را دیده است.

علی بن علی رفاعی

فضل بن دکین و عفان بن مسلم هر دو گفتند که علی بن علی رفاعی را - از لحاظ قامت و شمایل - شبیه حضرت ختمی مرتبت می دانسته اند.

ابوخرّة

نامش واصل و نام پدرش عبدالرحمان است محدثی ضعیف بوده و گاهی از او حدیث روایت شده است.

برادرش سعید بن عبدالرحمان

از او هم گاهی حدیث نقل شده است.

قُرّة بن خالد سدوسی

کنیه اش ابو خالد و مورد اعتماد بوده است.

صخر بن جویریه

گوید از عمرو بن عاصم شنیدم که می گفت کنیه صخر ابونافع و وابسته و آزاد کرده بنی تمیم و محدثی استوار و مورد اعتماد بوده است.

عفان بن مسلم ما را خبر داد که می گفته است * صخر در حدیث استوارتر و آشنا تر از جویریه بوده است.

ربیعة بن کلثوم بن خَبر

پیرمردی بوده که حدیثهایی داشته است.

أشعث بن عبدالملک حُمُرانی

کنیه‌اش ابوهانی بوده است.

محمد بن عبدالله انصاری از گفته ابوخره ما را خبر داد که می‌گفته است * حسن بصری هرگاه اشعث را می‌دید می‌گفت ای ابوهانی بیا و آنچه داری بیاور.

محمد بن عبدالله انصاری از گفته شعبه ما را خبر داد که می‌گفته است * یونس مسائل فقهی خود را از حسن بصری گرفته است نه بدانگونه که گفته می‌شود که از اشعث فرا گرفته است، البته فراوانی دانش اشعث بدین سبب است که خواهرش همسر حفص بن سلیمان آزادکرده و وابسته بنی منقر بوده است و اشعث به کتابهای حفص که از همگان به گفته‌های حسن بصری دانایتر بوده و دسترسی داشته و به آنها می‌نگریسته است.

محمد بن عبدالله انصاری از گفته اشعث ما را خبر داد که می‌گفته است * در جایی که جمع می‌شدیم نشسته بودیم معمولاً بَنّی و سَوّار و داود و عوف و من و گروهی دیگر حاضر بودیم، میان عوف و داود بگو و مگویی درباره قدر درگرفت، عوف معتقد به قدر بود آن دو برجستند و با یکدیگر گلاویز شدند، اشعث می‌گوید من برخاستم داود را گرفتم، سوار هم برخاست عوف را گرفت و آن دو را از یکدیگر جدا کردیم.

اشعث به سال یکصد و چهل و شش و پیش از عوف درگذشته است.

مبارک بن فضالة

بن ابی‌أمیه او به طریق نوشتن پیمان آزادی وابسته عمر بن خطاب بود، مبارک به سال یکصد و شصت و پنج به روزگار حکومت مهدی عباسی درگذشت، او به نسبت ضعیف بوده است با این حال عفان بن مسلم او را بلندمرتبه و موثق می‌دانسته و از او حدیث نقل کرده است.

برادرش عبدالرحمان بن فضالة

کنیه‌اش ابوامیه بوده و از او هم گاهی حدیث روایت شده است.

ربیع بن صبیح

کنیه‌اش ابوحفص و آزادکرده و وابسته خاندان سعد بن زید منات بن تمیم است، او برای جهاد از راه دریا به هند رفته و در دریا درگذشته و در یکی از جزیره‌های دریا به خاک سپرده شده است و این به سال یکصد و شصت و روزگار خلافت مهدی بوده است، این موضوع را پیرمردی از مردم بصره که با او همسفر بوده است برای من نقل کرد.

ربیع در حدیث ضعیف بوده است و با این حال ثوری گاهی از او حدیث نقل کرده است ولی عفان او را رها کرده و حدیثی از او نیاورده است.

سری بن یحیی

بن ایاس بن حرمله بن ایاس شیبانی، کنیه‌اش ابوهیثم و پدر بزرگش حرمله ابن ایاس همان کسی است که حدیث زیر را از ابوقتاده نقل کرده است.

عباس بن فضل ازرق از همام بن یحیی، از قتاده از صالح بن ابی خلیل، از حرمله بن ایاس از گفته ابوقتاده ما را خبر داد که می‌گفته است: * پیامبر (ص) فرموده‌اند روزه روز عرفه معادل دو سال روزه است و روزه عاشورا معادل یک سال روزه است.

یزید بن ابراهیم تستوی

محدثی مورد اعتماد و استوار بوده است، عفان او را بلندمرتبه می‌شمرده است، او در محله باهله و کنار گورستان بنی سهم زندگی می‌کرده است.

جریر بن حازم

بن زید جَهْضَمی کنیه‌اش ابونضر و از قبیلهٔ ازد و محدثی مورد اعتماد بوده است جز اینکه در پایان عمر گرفتار اختلاط شده است.

پسرش وهب ما را خبر داد و گفت * پدرم به سال هشتاد و پنج به روزگار خلافت عبدالملک بن مروان زاده شده است، وهب و سلیمان بن حرب هر دو گفتند که جریر به سال یکصد و هفتاد درگذشته است.

ابوهلال راسبی

نامش محمد و نام پدرش سلیم بوده و به نسبت ضعیف بوده است.

موسی بن اسماعیل ما را خبر داد و گفت * ابوهلال کور بود و تا هنگامی که اشخاص حاضر نسب خود را نمی‌گفتند - خود را معرفی نمی‌کردند - حدیثی نقل نمی‌کرد. گفته‌اند ابوهلال به سال یکصد و شصت و پنج به روزگار خلافت مهدی درگذشته است.

هشام بن ابی هشام

کنیه‌اش ابومقدام و نام پدرش زیاد و از آزادکردگان و وابستگان عثمان بن عفان بوده است. هشام در حدیث ضعیف بوده است.

عُقبه بن ابی الصهباء*

ابوعقیل دورقی

نامش بشیر و نام پدرش عقبه بوده است.

حسن بن دینار

در حدیث ضعیف بوده و چیزی شمرده نمی‌شود. گاهی محمد بن اسحاق و معافی بن عمران و جز آن دو از او روایت کرده‌اند.

گوید موسی بن اسماعیل می‌گفت * حسن بن دینار کتابی را از من عاریه خواست ندادمش، او گفت این که می‌گویم از حدیثی است که بیش از این است که هر کس به آنچه پیش اوست بخل ورزد گرفتار سرزنش و گناه می‌شود، و ما از سوی کس دیگری به آن رسیدیم.

صَلْتُ بِن دینار

محدثی ضعیف و بی‌ارزش است.

هشام بن ابی عبدالله دَسْتَوَائِي

نام ابو عبدالله سَنَبَر است وابسته و آزاد کردهٔ خاندان سدوس و محدثی بسیار استوار و مورد اعتماد و سخن او در حدیث حجت بوده است جز اینکه متهم به قدری بودن بوده است.

عبیدالله بن محمد بن حفص تیمی ما را خبر داد و گفت * هشام دستوائی هرگاه در خانه‌اش چراغ خاموش می‌شد در بستر خویش بی‌تاب می‌شد و از این پهلو به آن پهلو می‌چرخید، همسرش چراغ می‌آورد و از سبب بی‌تابی او می‌پرسید، هشام می‌گفت هنگامی که چراغ نیست تاریکی گور را به یاد می‌آورم.

عبدالصمد بن عبدالوارث می‌گوید هشام به سال یکصد و پنجاه و دو درگذشته است، زید بن حباب می‌گفت من به سال یکصد و پنجاه و سه پیش هشام رفتم و او پس از آن درگذشت.

سلیمان بن مغیره قیسی

کنیه‌اش ابوسعید و محدثی مورد اعتماد و استوار بوده است.

موسی بن اسماعیل ما را خبر داد و گفت از وَهَب شنیدم که می‌گفت ایوب همواره به ما می‌گفت از سلیمان بن مغیره دانش فراگیرید و ما پیش او می‌رفتیم که در گوشه‌ی نشسته بود و پدرش در گوشه‌ی دیگر.

موسی بن اسماعیل ما را گفت که سلیمان بن مغیره برایم نقل کرد که ایوب می‌گفته است هیچ‌کس احادیث حُمَید بن هلال را بهتر از سلیمان بن مغیره حفظ ندارد.

مهدی بن میمون ازدی

از آزادکردگان و وابستگان معاول است^۱ و کنیه‌ی ابویحیی داشته است.

عبیدالله بن محمد قرشی ما را گفت که * میمون پدر مهدی از مردم کردستان و آزادکرده و وابسته‌ی یزید بن مهلب بوده است. مهدی بن میمون محدثی مورد اعتماد بوده و به روزگار خلافت مهدی درگذشته است.

شعبه بن حجاج بن وزد

از قبیله‌ی ازد و از وابستگان خاندان اشاقِر است که او را آزاد کرده‌اند، کنیه‌اش ابوسطام و محدثی مورد اعتماد و امین و استوار و صاحب حدیث و حجت است.^۲ شعبه از ثوری ده‌سال بزرگتر بوده است.

منهال بن عمرو قشیری مرا خبر داد و گفت * شنیدم شعبه می‌گفت به خدا سوگند در خواندن و سرودن شعر سالم‌تر از کارکردن در حدیث خواهم بود، ابوقطن عمرو بن هشام

۱. معاول: نام یکی از شاخه‌های بزرگ قبیله ازد است. به منتهی‌الارب مراجعه فرمایید.

۲. مقام ادب و آگاهی از شعر شعبی هم بسیار مورد توجه بوده است. برای آگاهی بیشتر به حافظ ابونعیم، حلیة الاولیاء، ج ۷، صص ۱۴۴-۲۰۹ مراجعه فرمایید.

می‌گفت شعبه می‌گفته است از هیچ چیز به اندازه حدیث بیم آن را ندارم که سرانجام به دوزخم افکند و از این باره اندوهگینم.

عفان بن مسلم از گفته شعبه ما را خبر داد که می‌گفته است: * مادرم به من گفت این جا بانویی است که از عایشه حدیث می‌کند برو از او حدیث بشنو. گوید رفتم و شنیدم و سپس به مادرم گفتم از آن زن حدیث شنیدم، گفت خداوند از تو بازپرسی نفرماید. گفته‌اند شعبه در بصره در آغاز سال یکصد و شصت در هفتاد و پنج سالگی درگذشته است.

جُوَیْرِیة بن اسماء بن عُبَید

عفان بن مسلم ما را خبر داد و گفت جویریة بن اسماء دانشی بسیار داشت ولی خودداری می‌کرد و چیزی به ما املاء نمی‌کرد، قضا را کسی پیش او آمد و درباره قرآن خواندن در حالی که آدمی طاهر نباشد پرسید، گفت پیش من در این باره حدیثی نیست، من برای او در آن باره حدیثی از ابن عباس و حدیثی از ابوهریره و دیگران خواندم، گفت تو را این جا نبینم - ظاهراً یعنی نیازی نداری که بیایی - و شروع به حدیث‌گفتن و املاء کردن برای من کرد و پس از آنکه بر من املاء کرد رفتن پیش او را رها کردم.

صالح مَرّی

عبدالرحمان بن مهدی می‌گوید: * پیش سفیان ثوری از صالح مَرّی نام می‌بردم و همواره می‌گفت، داستانها و افسانه‌ها! گویا او را خوش نمی‌داشت، سفیان ثوری هرگاه کاری داشت صبح زود از خانه بیرون می‌آمد. یک روز که بیرون آمد من هم همراهش بودم. راهی را انتخاب کردم که از کنار مسجد صالح بود، همینکه به مسجد رسیدیم به سفیان گفتم اجازه می‌دهی به این مسجد برویم و نماز بگزاریم، به مسجد رفتیم و نماز گزاردیم آن روز روزی بود که صالح می‌نشست و برای مردم سخن می‌گفت، همینکه نماز تمام شد مردم به گونه‌یی ازدحام کردند که نتوانستیم از جا برخیزیم و همانجا ماندیم، صالح شروع به سخنرانی کرد. دیدم سفیان سخت گریه می‌کند، وقتی تمام شد و برخاست به سفیان گفتم ای ابو عبدالله! مرد را چگونه دیدی؟ گفت افسانه‌سرا و گنهکار نیست که بیم و اندرز دهند به این قوم است.

هُمام بن یحیی

کنیه‌اش ابو عبدالله و آزاد کرده و وابسته خاندان عوذ از قبیله ازد بوده است، همام محدثی مورد اعتماد بوده و گاهی در حدیث اشتباه می‌کرده است.

سلام بن سلیمان

کنیه‌اش ابومنذر و وابسته و آزاد کرده مُزَینه بوده است.

حماد بن سلمه

کنیه‌اش ابوسلمه و کنیه پدرش ابوصخره و آزاد کرده و وابسته بنی تمیم و خواهرزاده حمید طویل بوده است.

گوید موسی بن اسماعیل ما را گفت * که از حماد بن زید شنیدم می‌گفت در این روزگار تنها کسی که با نیت صادق برای تعلیم گرفتن پیش او می‌رویم فقط حماد بن سلمه است، و ما امروز می‌گوییم تنها کسی که چنان است حماد بن زید است، گفته‌اند حماد بن سلمه محدثی مورد اعتماد و پرحدیث بوده است و گاهی حدیث ناشناخته‌یی نقل می‌کرده است.

ابو عبدالله تمیمی از گفته ابو خالد رازی، از گفته خود حماد بن سلمه ما را خبر داد که می‌گفته است * پسر بچه‌یی بودم، ایاس بن معاویه دستم را گرفت و گفت تو نخواهی مرد مگر آنکه برای مردم قصه و اندرز خواهی گفت، من این موضوع را به دایی تو حمید طویل هم گفتم، و دایی من نمرود تا آنکه داستان و اندرز می‌گفت، ابو خالد که راوی این روایت است می‌گوید از حماد بن سلمه پرسیدم تو هم قصه گفته‌ای؟ گفت آری.

قاسم بن فضل خدانی

کنیه‌اش ابومغیره بوده است.

موسی بن اسماعیل ما را خبر داد که * قاسم بن فضل از مردم عشیره حدان نبوده و چون در محله آنان ساکن بوده است به خُدانی معروف شده است، او از خاندانی لُحَیّ از شاخه‌های قبیله ازد و محدثی مورد اعتماد بوده است.

سَلَام بن مسکین

کنیه‌اش ابورُوح و از نژادگان یمن و محدثی مورد اعتماد بوده است و پیش از حماد بن سلمه درگذشته است.

سلیمان اشود ناجی

او در محله بنی ناجیه منزل داشت و نمی‌دانم از نژادگان ایشان یا از موالی آنان بوده است و نزد او حدیثهایی بوده است.

عمارة بن زادن صیدلانی

حُمَید بن عبدالرحمان رؤاسی ما را گفت که کنیه عمارة ابوسلمة بوده است.

عبدالعزیز بن مُسَلِم

به سال یکصد و شصت و هفت و روزگار خلافت مهدی درگذشته است.

بَحْر بن کُنَیز سَقَاء باهلی

کنیه‌اش ابوالفضل و محدثی ضعیف بوده و به سال یکصد و شصت و هفت و روزگار خلافت مهدی درگذشته است.

ابان بن یزید عطار

عفان می گوید کنیه ابان ابو یزید بوده است.

حزَم بن ابی حزم قُطَعی

به سال یکصد و هفتاد و پنج درگذشته است.

حُسام بن مِصک بن شیطان

از قبیله ازد و محدثی ناتوان بوده است.

ابوالعوام قَطان

نامش عمران و نام پدرش داور بوده است.

حسین بن ابی جعفر جُفری

او از خاندان عوذ قبیله ازد است، به سال یکصد و شصت درگذشته است.

سلمة بن علقمة

او پیشنماز مسجد داود بن ابی هند بوده است.

معاویة بن عبدالکریم ضالّ

او بدین سبب که در راه مکه راه خود را گم کرده بوده به این لقب «گم کرده ره» معروف شده است.

عثمان بن مقسم برسمی

ارزشی ندارد و احادیث او متروک و رها شده است، او به روزگار خلافت مهدی در گذشته است.

ابوجری نصر بن طریف

ارزشی ندارد و احادیث او متروک است.

ابوعبیده ناجی

وابسته و آزاد کرده کابس بن ربیعہ ناجی و نخست ساکن محله بنی ناجیه و سپس ساکن ناحیه بنی عقیل بوده است.

عبیدالله بن حسن بن حُصَین

بن مالک بن خشخاش بن جناب بن حارث بن خلف بن حارث بن مُجفر بن کعب بن عنبر بن عمرو بن تمیم، پس از سوار بن عبدالله سرپرستی قضاوت بصره را عهده‌دار شده است، مردی پسندیده سیرت و خردمند و محدثی مورد اعتماد بوده است.

طبقه ششم

حماد بن زید بن درهم

کنیه‌اش ابواسماعیل و از طرفداران عثمان و محدثی مورد اعتماد و استوار و حجت و پرحدیث بوده است.

سلیمان بن حرب ما را خبر داد که * چون حازم پدر جریر بن حازم درگذشت، زید پدر حماد برده زرخرید او بود، سپس یزید و جریر پسران حازم او را آزاد کردند.

خالد بن خدش ما را خبر داد که حماد بن زید به سال نود و هشت زاده شده است. عارم بن فضل از گفته خود حماد بن زید ما را خبر داد که می‌گفته است * مادرم چنین می‌پنداشت که من به روزگار خلافت عمر بن عبدالعزیز زاده شده‌ام و عمه‌ام می‌پنداشت که در پایان خلافت سلیمان بن عبدالملک دیده به جهان گشوده‌ام.

عبدالله بن عمر از گفته حماد بن زید ما را خبر داد که می‌گفته است * حماد بن ابی سلیمان به بصره آمد، ایوب پیش او نرفت ما هم نرفتیم و هرگاه ایوب به دیدن کسی نمی‌رفت ما هم نمی‌رفتیم، گوید سپس لیث بن ابی سلیم به بصره آمد ایوب به دیدارش رفت ما هم رفتیم، کسی هم می‌گفت هنگامی که ایوب درگذشت حماد بن زید سی و چهار ساله بود.

عفان بن مسلم از حماد بن زید ما را خبر داد که می‌گفته است * پیش عمرو بن دینار بودیم، ایوب و ابو عمرو بن علاء پیش او آمدند و احادیث کتابی را از او پرسیدند و چون به حدیثی می‌رسیدند که از پیش آن را شنیده بودند رها می‌کردند و من می‌گفتم برای من چنین و چنان حدیث شده است و احادیثی را که آنان رها می‌کردند از من پرسیده می‌شد.

عفان بن مسلم ما را خبر داد و گفت * حماد بن زید شب کلاه بلند سپید و لطیفی می‌پوشید.

عارم بن فضل ما را خبر داد که * حماد بن زید به روز جمعه دهم ماه رمضان سال یکصد و هفتاد و نه در هشتاد و یک سالگی درگذشت و اسحاق بن سلیمان بن علی هاشمی که در آن هنگام از طرف هارون حاکم بصره بود بر او نماز گزارد.

برادرش سعید بن زید بن درهم

محدثی مورد اعتماد بوده و گاهی از او روایت شده و پیش از برادرش حماد بن زید درگذشته است.

وهیب بن خالد

بن عجلان، عفان می گوید او آزاد کرده و وابسته قبیله باهله بوده است و کنیه او ابوبکر و کنیه پدرش ابو غبظه بوده است، وهیب زندانی و در زندان کور شده است او محدثی مورد اعتماد و پرحديث و حجت و حافظ تر از ابو عوانه بوده است. او احادیث را از حفظ املاء می کرده است، وهیب در پنجاه و هشت سالگی درگذشته است.

ابوعوانه

نامش وَضاح و آزاد کرده و وابسته یزید بن عطاء و محدثی صدوق و مورد اعتماد بوده است. مسلم بن ابراهیم از گفته مهدی بن میمون ما را خبر داد که می گفته است * به روزگار حکومت خالد بن عبدالله ابو عوانه را دیدم، نوجوانی بود که قرآن را با آهنگ می خواند. ابو ولید هشام طیالسی از گفته ابو عوانه ما را خبر داد که می گفته است * روز عرفه بی حسن بصری را دیدم که از ایوان مسجد بیرون آمد و در صحن مسجد نشست و مردم هم گرد او نشستند.

عفان بن مسلم از گفته یزید بن زریع ما را خبر داد که می گفته است * هرگاه جریری حدیث نقل می کرد می گفت چه کسی به پاس من به این مرد واسطی یعنی ابو عوانه احسان می کند، یزید می گوید بهترین خرماها به او هدیه می شد.

موسی بن اسماعیل از ابو عوانه ما را خبر داد که می گفته است * به همسر اعمش خری هدیه کرده بودم، و هرگاه به خانه اعمش می رفتم خودم دست اعمش را می گرفتم و او را پیش خود می بردم.

موسی بن اسماعیل از ابو عوانه ما را خبر داد که می‌گفته است * به اعمش گفتم من با تو کار و نیازی دارم، گفت خواسته‌ات چیست؟ گفتم می‌گویم به شرطی که اگر آن را برآورده نکردی بر من خشم نگیری، گفت دل من در اختیار من نیست که بر تو خشم بگیرم یا نگیرم اگر خشم من برای تو زیان دارد چه فرقی می‌کند آشکار باشد یا پوشیده، گفتم تقاضایم این است که برای من حدیث املا کنی، گفت نمی‌کنم.

عفان بن مسلم ما را خبر داد و گفت ابو عوانه احادیث را حفظ می‌کرد و بر ما املاء می‌کرد و گاهی حدیثی بلند را برای ما از کتاب بیرون می‌آورد و آن را می‌خواند و املاء می‌کرد.

موسی بن اسماعیل از ابو عبیده حداد ما را خبر داد که می‌گفته است * ابو عوانه به من گفت مردم درباره من چه می‌گویند؟ گفتم می‌گویند هر حدیثی را که از روی کتاب بخوانی حدیث محفوظ و درستی است و هر حدیثی را که از کتاب نخوانی محفوظ نیست، گفت مردم رهایم نمی‌کنند.

عفان بن مسلم ما را خبر داد که ابو عوانه شب کلاه می‌پوشیده است.

یحیی بن حماد ما را خبر داد که * ابو عوانه به سال یکصد و هفتاد و شش به روزگار هارون درگذشت و حکمران بصره جعفر بن سلیمان بود، گوید ابو عوانه از مردم واسط بود و سپس به بصره کوچ کرد و تا هنگام مرگ ساکن آن جا بود.

جعفر بن سلیمان ضَبَعِی

کنیه‌اش ابو سلیمان و آزاد کرده و وابسته خاندان حریش بوده است، او محدثی مورد اعتماد و متمایل به تشیع و در او اندکی ضعف بوده و در رجب سال یکصد و هفتاد و هشت درگذشته است، این موضوع را عبیدالله بن محمد قرشی و جز او نقل کرده‌اند.

نوح بن قیس طاحی

او در بازارچه طاحیه منزل داشته است.

عبدالواحد بن زیاد

کنیه‌اش ابوبشر و معروف به ثقفی و آزاد کرده و وابسته قبیله عبدالقیس بوده است، او محدثی پرحدیث و مورد اعتماد بوده و به سال یکصد و هفتاد و هفت به روزگار خلافت هارون درگذشته است.

عبدالوارث بن سعید

کنیه‌اش ابو عبیده و آزاد کرده و وابسته خاندان عنبر قبیله بنی تمیم بوده است. او مورد اعتماد و حجت بوده و به روزگار حکومت هارون به روز اول محرم سال یکصد و هشتاد درگذشته است.

یزید بن زُرَیْع

کنیه‌اش ابو معاویه و محدثی مورد اعتماد و حجت و پرحدیث و طرفدار عثمان بوده است. او در بصره به ماه شوال سال یکصد و هشتاد و دو درگذشته است.

عبدالوهاب بن عبدالمجید ثقفی

کنیه‌اش ابو محمد و مورد اعتماد و به نسبت ضعیف بوده و به سال یکصد و هشت زاده شده است.

عفان بن مسلم از وُهبیاب ما را خبر داد که می‌گفته است * هنگامی که عبدالمجید درگذشت ایوب به ما گفت ملازم محضر این جوان یعنی عبدالوهاب باشید، گفته‌اند عبدالوهاب به سال یکصد و نود و چهار به روزگار خلافت امین در بصره درگذشته است.

بشر بن مفضل

کنیه‌اش ابواسماعیل و آزادکرده و وابسته‌ی خاندان رقاش و طرفدار عثمان و مورد اعتماد و پرحدیث بوده است، او به سال یکصد و هشتاد و شش درگذشته است.

عبدالاعلی بن عبدالاعلی قرشی

از خاندان سامة بن لوی و کنیه‌اش ابوهمام و در حدیث توانا نبوده است و به سال یکصد و هشتاد و نه درگذشته است.

عباد بن عباد بن حبيب

بن مهلب بن ابی صُفرة عتکی از خاندان ازد و کنیه‌اش ابومعاویه و معروف به دانش طب و خوش‌سیما بوده است، او در حدیث قوی نبوده و به سال یکصد و هشتاد و یک و روزگار خلافت هارون درگذشته است.

معتمر بن سلیمان تیمی

کنیه‌اش ابومحمد و مورد اعتماد بوده است.

احمد بن ابراهیم بن کثیر عبدی، از عباس بن ولید بن نصر بصری، از عبدالملک بن قُریب اصمعی ما را خبر داد که می‌گفته است * خود معتمر بن سلیمان مرا گفت که متولد سال یکصد و شش است، گفته‌اند معتمر به سال یکصد و هشتاد و هفت به روزگار خلافت هارون در بصره درگذشته است.

سفیان بن حبيب*

سُلیم بن أَخْضَر

محدثی مورد اعتماد و از همگان به عبدالله بن عون پیوسته تر بوده است. عفان بن مُسلم از خالد بن حارث ما را خبر داد که می گفته است * ابن عون همواره می گفته است سُلیم سلیم، ازهر ازهر، گوید * ایشان مایحتاج او را از بازار می خریدند.

عُمَر بن عَلی مُقَدَّمی

کنیه اش ابو حفص و محدثی مورد اعتماد بوده است ولی غالباً اسناد را حذف می کرده و از راوی نخست روایت می کرده و می گفته است * شنیدم و برای ما حدیث کرد و سپس اندکی خاموش می ماند و سپس می گفت، هشام بن عروه، اعمش، عفان بن مسلم و سلیمان بن حرب و جز آن دو از او روایت کرده اند.

عفان بن مسلم ما را گفت * که عمر بن علی مرد صالحی بود تنها چیزی که بر او خرده می گرفتند همین بود که اسناد حدیث را نمی آورد - تدلیس می کند - و در هیچ مورد دیگر بر او خرده نمی گرفتند، من حدیثی را از او بدون آنکه سلسله سندش را بیاورد و بگوید چه کسی حدیث کرده است نمی پذیرفتم.

خالد بن حارث هُجَیمی

کنیه اش ابو عثمان و محدثی مورد اعتماد بوده است و به سال یکصد و هشتاد و شش به روزگار خلافت هارون در بصره درگذشته است.

عرعرة بن بَرْنَد

بن نعمان بن علجة بن افقع بن کُزَمان بن حارث بن حارثة بن مالک بن سعد بن عبیده بن حارث بن سامة بن لُوی بن غالب بن فهر بن مالک.

کنیه عرعره ابو محمد بوده و به ماه جمادی الآخرة یا رجب سال یکصد و نود و دو به روزگار خلافت هارون و در هشتاد و دو سالگی درگذشته است.

حکیم بن سنان

در حدیث ضعیف بوده و سال یکصد و نود به روزگار خلافت هارون درگذشته است.

محمد بن ابی عدی

کنیه اش ابو عمرو و نام پدرش ابراهیم و از آزادکردگان و وابستگان بنی سلیم و محدثی مورد اعتماد بوده است، او به سال یکصد و نود و چهار به روزگار خلافت امین درگذشته است.

یوسف بن خالد

بن عمیر سمتی کنیه اش ابو خالد و آزاد کرده و وابسته سهل بن صخر لیشی از خاندان کنانه بوده است، سهل بن صخر از زمره اصحاب حضرت ختمی مرتبت است و ما در بخش نخست این کتاب ضمن اصحاب پیامبر (ص) نامش را آورده ایم، او کسی است که عمیر را از بردگی آزاد کرده است. یوسف بن خالد بن عمیر به سال یکصد و بیست در حکمرانی یوسف بن عمر ثقفی بر بصره زاده شده است و نام حکمران را بر او نهاده اند، یوسف به جستجوی دانش برآمد با خالد حداء و یونس و ابن عون دیدار کرد و با هشام و کسانی که در این طبقه بودند و با اعمش و اسماعیل بن ابی خالد و عبدالملک بن سلیمان و جز ایشان از کوفیان ملاقات کرد و نیز موسی بن عقبه و محمد بن عجلان و افراد دیگری نظیر ایشان دیدار کرد و کسب علم نمود او صاحب بینش در فتوی و رأی و کتابها و شرائط درستی و نادرستی حدیث شد و چون اهل رای بود مردم از پذیرفتن حدیثهای او پرهیز می کردند و او در حدیث ضعیف بود و چون دارای ریش بزرگ و خوش سیما بود او را سمتی می گفتند، خانه یی که یوسف بن خالد در آن سکونت داشت همان خانه سهل بن صخر لیشی در بصره بود، یوسف در بصره به ماه رجب سال یکصد و هشتاد و نه در شصت و نه سالگی درگذشت.

یحیی بن سعید قطان

کنیه‌اش ابوسعید و محدثی مورد اعتماد و بلندمرتبه و امین و حجت بوده است، یحیی می‌گفته است در کوفه در تشییع جنازه اعمش شرکت کردم و سفیان در تشییع جنازه اعمش از قول اعمش از ابراهیم از عمر حدیثی درباره تخم شتر مرغ برای من نقل کرد که از احادیث قدیمی او نبود، گوید، یحیی بن سعید قطان در بصره به روزگار خلافت مأمون به ماه صفر یکصد و نود و هشت درگذشته است.

معاذ بن معاذ

بن نصر بن حسان بن حر بن مالک بن خشخاش بن جناب بن حارث بن خلف بن حارث بن مجفر بن کعب بن عنبر بن عمرو بن تمیم، کنیه‌اش ابومثنی و محدثی مورد اعتماد بوده است، او به سال یکصد و نوزده به روزگار خلافت هشام بن عبدالملک زاده شد و برای امیر مؤمنان هارون سرپرستی قضای بصره را عهده‌دار شد و سپس از آن کار برکنار شد، معاذ در بصره به ماه ربیع‌الآخر سال یکصد و نود و شش به روزگار خلافت امین در هفتاد و هفت سالگی درگذشت و محمد بن عبّاد بن عباد مهلبی که در آن هنگام حاکم بصره و پیشنماز آن شهر بود بر پیکرش نماز گزارد.

صفوان بن عیسی زُهَری

کنیه‌اش ابومحمد و محدثی مورد اعتماد و پسندیده بوده است و در بصره به ماه جمادی^۱ سال دویست به روزگار خلافت مأمون درگذشته است.

۱. در این جا و روایت بعدی در همه چاپ‌های طبقات همین‌گونه است و اول و دوم برای جمادی نیامده است.

حماد بن مسعدة

کنیه اش ابوسعید و ان شاء الله مورد اعتماد بوده است و در بصره به ماه جمادی سال دو یست و دو به روزگار خلافت مأمون در گذشته است.

ازهر بن سعد سمان

کنیه اش ابوبکر و آزاد کرده و وابسته قبیله باهله و محدثی مورد اعتماد بوده است، عبدالله بن عون او را وصی خود قرار داده است، ازهر در نود و چهار سالگی در گذشته است.

محمد بن سواء بن عنبر

از سعید بن ابی عروبه روایت کرده است.

محمد بن عبدالله بن مثنی

بن عبدالله بن انس بن مالک انصاری کنیه اش ابو عبدالله و محدثی صدوق بوده است. محمد بن عبدالله انصاری ما را گفت که پدرم به من می گفت پسر من! به ماه شوال سال یکصد و هیجده و روزگار خلافت هشام بن عبدالملک زاده شده ای. محمد بن عبدالله انصاری پس از معاذ بن معاذ عهده دار قضاء بصره شد و سپس به بغداد رفت و در سال های پایانی خلافت هارون پس از عوفی عهده دار قضاء منطقه لشکرگاه مهدی شد، هنگامی که امین به خلافت رسید او را از منصب قضاوت برکنار کرد و به جای او عون بن عبدالله مسعودی را گماشت، محمد بن عبدالله پس از اسماعیل بن علیّه از سوی امین به سرپرستی مظالم گماشته شد و سپس برای بار دوم از سوی امین به سرپرستی قضاء بصره منصوب شد، مأمون او را برکنار ساخت و به جای او یحیی بن اکثم را گماشت. محمد بن عبدالله انصاری پس از آن مقیم بصره بود و به نقل حدیث سرگرم بود و

سرانجام در همان شهر به ماه رجب دویست و پانزده درگذشت.

عبدالله بن داود همدانی

او از نژادگان قبیله همدان است، او از کوفه به بصره کوچ کرد و در منطقه خریبه در حومه بصره ساکن شد، محدثی پارسا و مورد اعتماد بوده است و به ماه شوال سال دویست و سیزده به روزگار خلافت مأمون درگذشته است.

ابوعاصم نبیل

نامش ضحاک و نام پدرش مخلد و از خاندان شیبان و محدثی مورد اعتماد و فقیه بوده است، او در بصره شب پنجشنبه چهارده شب گذشته از ذی حجه سال دویست و دوازده به روزگار خلافت مأمون درگذشته است.

عبدالله بن بکر بن حبیب سَهْمِی

کنیه اش ابو وهب و از قبیله باهله و محدثی بسیار راستگو و مورد اعتماد بوده است، او به ماه محرم سال دویست و هشت در بغداد درگذشته است.

محمد بن بکر بن عثمان بُرسانی

از قبیله ازد و کنیه اش ابو عبدالله و مورد اعتماد بوده است، او به ماه ذی حجه سال دویست و سه به روزگار خلافت مأمون در بصره درگذشته است.

عُنْدَر

نامش محمد و نام پدرش جعفر و کنیه اش ابو عبدالله و از آزادکردگان و وابستگان قبیله

هُذَيْل و ان شاء الله مورد اعتماد بوده است، او در بصره به سال یکصد و نود و چهار به روزگار حکومت امین درگذشته است.

سعید بن عامر عجیفی

کنیه اش ابو محمد و ساکن محله بنی ضبیعة و محدثی مورد اعتماد و پسندیده سیرت بوده است، عفان می گوید احادیثی درباره زهد از او می نوشتیم، او در بصره به ماه شوال سال دوست و هشت درگذشته است.

روح بن عبادة قیسی

از نژادگان عشیره قیس بن ثعلبه و کنیه اش ابو محمد و ان شاء الله مورد اعتماد بوده است.

عثمان بن عمر بن فارس

مورد اعتماد بوده است.

بکار بن محمد

بن عبدالله بن محمد بن سیرین.

خود بکار بن محمد ما را خبر داد و گفت * من به سال یکصد و سی در ماه رجب زاده شده ام، و پدرم برایم نقل کرد که پدر بزرگش محمد بن سیرین نام و کنیه خود را به او داده است، و می گفتند در آن هنگام شش ساله بوده است - یعنی پس از رسیدن به شش سالگی پدر بزرگش نام و کنیه خود را بر او نهاده است.

عباد بن صُهَیبِ کَلِیبِی

کنیه‌اش ابوبکر بوده است. او به جستجوی دانش برآمده و از مردم حدیث شنیده است، و از افراد قدیمی و سالخورده بوده است ولی چون معتقد به قدریه و از داعیان ایشان بوده است احادیث او رها شده است.

عباد بن صهیب در بصره به ماه شوال سال دویست و دوازده به روزگار خلافت مأمون درگذشته است. طاهر بن علی بن سلیمان بن علی هاشمی که در آن هنگام حکمران بصره بوده بر پیکرش نماز گزارده است.

طبقة هفتم

عبدالرحمن بن مهدی

کنیه‌اش ابوسعید و محدثی مورد اعتماد و پرحدیث بوده است. او به سال یکصد و سی و پنج زاده شده و در بصره به ماه جمادی الآخرة سال یکصد و نود و هشت در شصت و سه سالگی درگذشته است.

وَهْبِ بْنِ جَرِيرِ بْنِ حَازِمِ جَهْضَمِی

او از قبیله ازد و کنیه‌اش ابوالعباس و محدثی ثقة بوده است، هرچند که عفان درباره او خرده می‌گرفته است، و هب به هنگام بازگشت از سفر حج در مَنْجَشَانِیَّة که در شش میلی بصره است درگذشته است، پیکرش به بصره آورده شده و آنجا به خاک سپرده شده است.

ابوداود طیالسی

نامش سلیمان و نام پدرش داود و محدثی مورد اعتماد و پرحدیث بوده است هرچند گاهی اشتباه می‌کرده است، او در بصره به سال دویست و سه درحالی که نود و دو سالگی او تمام نشده بود درگذشته است. یحیی بن عبدالله بن عمر بن حسن بن سهل که در آن هنگام حکمران بصره بوده بر پیکرش نماز گزارده است.

بهبز بن اسد

کنیه‌اش ابواسود و از نژادگان قبیله بلعم و محدثی مورد اعتماد و حجت و پرحدیث بوده است.

عَفَان بن مُسَلِم صَفَار

کنیه‌اش ابوعثمان و آزادکرده و وابسته عزرة بن ثابت انصاری بوده است. محدثی استوار و مورد اعتماد و حجت و پرحدیث بوده است.

من - ابن سعد - به روز پنجشنبه هیجدهم جمادی‌الثانیه سال دویست و ده از عفان شنیدم که می‌گفت من هفتاد و شش ساله‌ام، یعنی به سال یکصد و سی و چهار زاده شده است، او در بغداد به سال دویست و بیست درگذشته است و عاصم بن علی بن عاصم بر او نماز گزارده است.

حَبَّان بن هلال باهلی

کنیه‌اش ابوحبیب و محدثی استوار و مورد اعتماد و حجت بوده است.^۱ او در پایان عمر از نقل حدیث خودداری می‌کرده و در ماه رمضان به سال دویست و شانزده درگذشته است.

۱. در اصطلاح اهل حدیث حجت کسی است که به سیصد هزار حدیث از لحاظ متن و صحت اسناد آن احاطه داشته باشد. لطفاً به نهاتوی، کشاف اصطلاحات الفنون، ص ۲۸۴ مراجعه فرمایید.

ریحان بن سعید

بن مثنی بن لیث بن صفدان بن کُزَمان بن حارث بن حارثة بن مالک بن سعد بن عبیده بن حارث بن سامه بن لُوی، کنیه‌اش ابو عصمت بوده است و در بصره به روزگار خلافت مأمون به سال دویست و سه یا دویست و چهار درگذشته است.

ابوبکر حنفی

نامش عبدالکبیر و نام پدرش عبدالمجید و محدثی مورد اعتماد بوده است و به سال دویست و چهار در خلافت مأمون درگذشته است.

برادرش عبیدالله بن عبدالمجید

از او هم گاهی روایت شده و ان شاءالله مورد اعتماد بوده است.

ابوعامر عقی

نامش عبدالملک و نام پدرش عمرو و آزادکرده و وابسته خاندان قیس بن ثعلبه و مورد اعتماد بوده است، او در بصره به سال دویست و بیست و چهار درگذشته است.^۱

عبدالصمد بن عبدالوارث

بن سعید تنوری، کنیه‌اش ابوسهل و ان شاءالله مورد اعتماد بوده است...^۲ در کتاب ابن معروف بدینگونه است او به سال دویست و بیست و چهار درگذشته است.

۱. این مورد و دو مورد بعد نشان آن است که محمد بن سعد تا سال دویست و بیست و چهار زنده بوده است و سخن کسانی که مرگ او را به سال دویست و بیست و دو دانسته‌اند درست نیست.
۲. افتادگی در متن کتاب است.

سلیمان بن حرب واثیحی

از نژادگان قبیلهٔ ازد و کنیه‌اش ابوایوب بوده است، او محدثی مورد اعتماد و پرحديث بوده است، مدتی سرپرست قضاء مکه شده و سپس او را برکنار ساخته‌اند و به بصره بازگشته است و همواره در همان شهر بوده و در هشتاد و چهار سالگی چهارشب باقی مانده از ربیع‌الآخر سال دویست و بیست و چهار درگذشته است.

بشر بن عمر زهرانی

کنیه‌اش ابو محمد و محدثی مورد اعتماد و راوی مالک بن انس بوده است، او به ماه شعبان سال دویست و نه در بصره درگذشته است و یحیی بن اکثم که در آن هنگام قاضی بصره بوده بر او نماز گزارده است.

ابوولید طیالسی

نامش هشام و نام پدرش عبدالملک و محدثی حجت و مورد اعتماد و استوار بوده است. او در بصره به روز نخست ماه ربیع‌الاول سال دویست و بیست و هفت در نود و چهار سالگی درگذشته است.

حجاج بن منهال انماطی

کنیه‌اش ابو محمد و محدثی مورد اعتماد و پرحديث بوده است، او در بصره به روز شنبه پنج‌شب باقی مانده از شوال سال دویست و هفده درگذشته است.

ابراهیم بن ابی سُوید

گزیده‌های احادیث حماد بن سلمه پیش او بوده است، او در بصره به سال دویست و بیست و

چهار درگذشته است.

أُمیة بن خالد قیسی

او همان أُمیة اسود است.

هُدبة بن خالد قیسی

کنیه اش ابو خالد و برادر امیة بن خالد اسود است.

عبیدالله بن محمد بن حفص تیمی

از خاندان قریش و معروف به ابن عائشه و کنیه اش ابو عبدالرحمان بوده است، او هم گزیده های احادیث حماد بن سلمه را شنیده بوده است، او در بصره به ماه رمضان سال دویست و بیست و هشت درگذشته است.

سهل بن بگار*

اسحاق بن عمر بن سلیط

از حماد بن سلمه روایت کرده است.

عبدالله بن بسلمه بن قعنب حارثی

کنیه اش ابو عبدالرحمان و محدثی فاضل و پارسا بوده است، او کتابهای مالک بن انس را از گفته خود مالک و نیز از عبدالعزیز درآوردی و دیگر مشایخ مدینه روایت کرده است.

مسلم بن قتیبة

کنیه‌اش ابوقتیبه و پدر قتیبة بن مسلم است او از شعبه و جز او روایت کرده است.

رؤح بن اسلم

آزاد کرده و وابستهٔ قبیله باهله و کنیه‌اش ابوحاتم بوده و از حماد بن سلمه و شعبه روایت کرده است.

محمد بن سنان عوفی

از همام بن یحیی روایت کرده است.

عبدالله بن سنان عوفی*

حرمی بن عماره بن ابی حفصه*

حرمی بن حفص

در محله قبیله قسامل منزل داشته و از شعبه و حماد بن سلمه روایت کرده است.

ابراهیم بن حبیب بن شهید*

ابراهیم بن یحیی بن حمید طویل*

عبدالله بن یونس بن عبید

مقدار کمی حدیث پیش او بوده است.

داود بن شیب

از حماد بن سلمه روایت کرده است.

علی بن عثمان

بن عبدالحمید بن لاحق، او پسر عموی بشر بن مفضل بوده است و در بصره در منزل خودش که در محله بنی عنبر بود به سال دویست و بیست و هفت درگذشت.

عبدالرحمن بن مبارک

پدر بکر بن عبدالرحمن طفاوی است و در محله بنی عبس منزل داشته است.

مُسلم بن ابراهیم

کنیه اش ابو عمرو و از آزادکردگان و وابستگان قبیله ازد و معروف به شحام و محدثی مورد اعتماد و پر حدیث بوده است، او در بصره به ماه صفر سال دویست و بیست و دو درگذشته است.

ابوحذیفة موسی بن مسعود نهدی

محدثی پر حدیث و ان شاء الله مورد اعتماد بوده است، او روایات را از عکرمه بن عمار و

زهیر بن محمد و سفیان ثوری به صورت نیکو و پسندیده نقل می‌کرده است، می‌گویند سفیان ثوری هنگامی که به بصره آمده است با مادر ابو حذیفه ازدواج کرده است، ابو حذیفه در بصره به سال دویست و بیست درگذشته است.

یعقوب بن اسحاق خضرمی مفری

کنیه‌اش ابو محمد است، او در نظر محدثان چندان استوار نیست و می‌گویند او از مشایخی حدیث می‌کند که آنان را در دوران کودکی و پیش از آنکه به حد فهم برسد ملاقات کرده است.

برادرش احمد بن اسحاق خضرمی

کنیه‌اش ابواسحاق و محدثی مورد اعتماد بوده است، او از برادرش بزرگتر بوده و در بصره به ماه رمضان سال دویست و یازده درگذشته است.

عمرو بن مرزوق باهلی

محدثی مورد اعتماد بوده و از شعبه فراوان حدیث نقل کرده است، او در ماه صفر سال دویست و بیست و چهار درگذشته است.

محمد بن عرعره بن برند

کنیه‌اش ابو عمر بوده است، پاره‌یی از احادیث شعبه و جز او را می‌دانسته است، او به ماه شوال سال دویست و سیزده در هفتاد و شش سالگی درگذشته است.

عارم بن فضل سدوسی

کنیه‌اش ابونعمان و نامش محمد و عارم لقب او بوده است، او در بصره به ماه ربیع‌الاول سال دویست و بیست و چهار درگذشته است.

حجاج بن نصیر فساطیطی

محدثی ضعیف بوده است.

عمر و بن عاصم کلابی

کنیه‌اش ابو عثمان و محدثی مورد اعتماد بوده است.

محمد بن کثیر عبدی

او برادر سلیمان بن کثیر است.

ابو عمر خوژی

نامش حفص و نام پدرش عمر بوده است. او در بصره به روز چهارشنبه دو روز باقی مانده از جمادی‌الآخره سال دویست و بیست و پنج درگذشته است.

موسی بن اسماعیل تبوذکی

کنیه‌اش ابوسلمه و محدثی مورد اعتماد و پرحديث بوده است، او در بصره به شب سه‌شنبه سیزدهم رجب سال دویست و بیست و سه درگذشت و روز سه‌شنبه به خاک سپرده شد.

محمد بن عبدالله رقاشی*

مُعلی بن اسد عُمی

برادر بهز بن اسد و کنیه‌اش ابوهیثم و معلم بوده است، او در بصره به ماه رمضان سال دویست و هیجده درگذشته است.

یحیی بن حماد بن ابی زیاد

کنیه‌اش ابومحمد و محدثی مورد اعتماد و پرحديث بوده است، او از ابوعوانه و گاهی از پدر خود حماد بن ابی زیاد روایت کرده است. پدرش از حسن بصری و ابن سیرین و عطاء خراسانی روایت کرده است که عبدالاعلی بن حماد نرسی از ایشان درباره استفاده از ظرفهای بلور سؤال کرده است.^۱

عیاش بن ولید تَرَبِیْ*

عبدالله بن سَوَّار

بن عبدالله القاضي، او در بصره به سال دویست و بیست و هشت درگذشته است.^۲

طبقة هشتم

مسدد بن مُسَرِّهَد

بن مُسَرِّبَل بن شُرَیک اسدی، کنیه‌اش ابوالحسن است و در بصره به ماه رمضان سال

۱. معنی این روایت برای این بنده روشن نشد با توجه به گفته ابن منظور در لسان العرب به تقریب ترجمه شد. راهنمایی اهل فضل مایه سپاس است.

۲. قرینه بی دیگر بر اینکه محمد بن سعد تا این سال زنده بوده است.

دویست و بیست و هشت درگذشته است.

عبدالله بن عبدالوهاب حُجَنی

از حماد بن زید و جز او روایت کرده است.

سلیمان بن داود

او پدر ربیع بن سلیمان زهرانی است، در پایان سال دویست و سی و چهار در بصره درگذشته است.^۱

عبدالله بن محمد

بن اسماء بن عبید، از عموی خود جویریة بن اسماء روایت کرده است.

محمد بن ابی بکر

بن علی بن عطاء بن مقدم وابسته و آزاد کرده ثقیف است و در بصره به سال دویست و سی و چهار درگذشته است.

برادرش: عبدالله بن ابی بکر بن علی بن عطاء*

۱. با توجه به این موضوع که تاریخ مرگ محمد بن سعد بن منیع مؤلف طبقات در هیچ یک از منابع و مآخذ دیرتر از دویست و سی هجری ثبت نشده است و تقریباً از نظر همگان همان سال پذیرفته شده است، باید این بخشهای طبقات که درگذشتگان پس از آن سال را دربردارد وسیله شاگردان و راویان محمد بن سعد همچون ابن ابی الدنیا و حسین بن فهم و امثال ایشان تنظیم شده باشد.

ابن معمر منقَری

نامش عبدالله و نام پدرش عمرو است و فراوان از عبدالوارث تنوری روایت کرده است.

ابوظفر

نامش عبدالسلام و نام پدرش مطهر و نام جدش حُسام و از مُصِک است.^۱

علی بن عبدالله

بن جعفر بن نجیح مدنی، کنیه‌اش ابوالحسن است، او در لشکرگاه امیر مؤمنان در سامرا به روز دوشنبه دو روز باقی مانده از ذی‌قعدة سال دویست و سی و چهار درگذشته است.

ابراهیم بن بشار رُمادی

کنیه‌اش ابواسحاق و شاگرد و همنشین ابن عیینة بوده است و در بصره درگذشته است.

ابراهیم بن محمد بن عَزَعَرَة بن بَرْنُد

او به ماه رمضان سال دویست و سی و یک در بغداد درگذشته است، او را که در محله لشکرگاه خلیفه در سامراء بیمار شده بود به بغداد منتقل کردند و در آن شهر درگذشت.

۱. این کلمه را نه در کتابهای انساب پیدا کردم و نه در کتابهای جغرافیا و در همه چاپهای طبقات هم همینگونه ضبط شده است.

علی بن برّی

از گفته‌های او احادیثی را نوشته‌اند و به سال دویست و سی و چهار در بصره درگذشته است.

سلیمان بن شاذکونی^۱

حافظ حدیث بوده^۲ و به سال دویست و سی و چهار در بصره درگذشته است.

پایان طبقات محدثان بصره

۱. ظاهراً همان شاذکان یا شاذگان است که نام شهری در خوزستان بوده است، بعدها به فلاحیه تغییر یافت و به سال ۱۳۱۴ خورشیدی به شاذکان مبدل شد. به معجم البلدان باقوت حموی و بخش اعلام فرهنگ فارسی دکتر محمد معین مراجعه فرمایید.

۲. در اصطلاح محدثان به کسی حافظ گفته می‌شود که به صدهزار حدیث از لفاظ متن و اسناد احاطه داشته باشد، لطفاً به محدث قمی، الکنی واللقاب، ج ۲، ص ۱۴۸ مراجعه فرمایید.

نام محدثان و فقیهانی که در واسط^۱ بوده‌اند

ابوهاشم رُمّانی

نامش یحیی و نام پدرش دینار و مورد اعتماد بوده است.

یَعْلَى بن عطاء

آزادکرده و وابسته عبدالله پسر عمرو عاص و محدثی مورد اعتماد و از مردم طائف بوده است، او در سالهای پایانی سلطنت امویان به واسط آمده و مقیم آن شهر شده است، شعبه بن حجاج و ابو عوانه و هشیم و یاران ایشان از او حدیث شنیده‌اند.

ابوعقیل

نامش هاشم و نام پدرش سلّال یا سلام بوده است، او همان کسی است که شعبه از او روایت کرده است، ابوعقیل از مردم شام بوده و به واسط آمده و عهده‌دار قضاوت شده و ان شاء الله مورد اعتماد بوده است.

ابو خالد دالایی

نامش یزید و نام پدرش عبدالرحمان و احادیث او ناشناخته بوده است.

۱. واسط: شهری که بر دو سوی دجله در فاصله پنجاه فرسنگی کوفه و بصره و اهواز و بغداد به دست حجاج بن یوسف ساخته شده و به همین سبب به واسط معروف شده است. به ترجمه تقویم البلدان ابوالفداء، به قلم عبدالمحمد آیتی، ص ۳۴۹، مراجعه فرمایید.

قاسم بن ایوب

محدثی مورد اعتماد و کم حدیث بوده است.

ابوبلج

نامش یحیی و پدرش معروف به ابوسلیم و فزاری و ان شاء الله مورد اعتماد بوده است، شعبه و هشیم و ابوعوانه از او روایت کرده اند، یزید بن هارون می گوید، من ابوبلج را که همسایه ما بود دیده بودم، او احساس نیازی نسبت به زنان نداشت، چند کبوتر در خانه داشت و با همانها انس بسته بود، او بسیار خدای را یاد می کرد و می گفت چون رستخیز برپای شود به سبب یادکردن ما از خداوند متعال به بهشت وارد خواهیم شد.

منصور بن زاذان

شاگرد و همنشین حسن بصری است و هموست که هشیم و یارانش از او روایت کرده اند. محدثی استوار و مورد اعتماد بوده که قرآن را بسیار تند می خوانده است و می خواسته است که آرام بخواند ولی نمی توانسته است، او معمولاً قرآن را به هنگام چاشت ختم می کرده است و این موضوع از سجده هایی که در رسیدن به آیات سجده دار انجام می داده فهمیده می شده است.

منصور بن زاذان از واسط کوچ کرده و در منطقه مبارک که در نهر سنگی واسط است ساکن شده است، یزید بن هارون گوید، که منصور سالی که وبا و طاعون شایع شد یعنی سال یکصد و سی و یک در گذشته است.

عوام بن خوشب

بن یزید بن رؤیم، محدثی مورد اعتماد بوده است.

یزید بن هارون می گوید، کنیه عوام ابو عبسی و مقید به امر به معروف و نهی از منکر بوده و به سال یکصد و چهل و هشت درگذشته است.

سفیان بن حسین سُلمی

از آزادکردگان و وابستگان قبیله سُلمی بوده است.

یزید بن هارون می گوید کنیه اش ابوالحسن بوده است و کس دیگر گفته است کنیه اش ابومحمد بوده است، او با آنکه محدثی مورد اعتماد بوده در نقل احادیث خود فراوان اشتباه می کرده است، او مؤدب (آموزگار ادبیات) و همراه مهدی خلیفه عباسی بوده و به روزگار خلافت مهدی در ری درگذشته است.

ابوالعلاء قصاب

نامش ایوب و فرزند ابی مسکین و محدثی مورد اعتماد بوده است، از یزید بن هارون شنیدم که می گفت ابوالعلاء به سال یکصد و چهل و هشت درگذشته است.

یزید بن عطاء بزّاز

وابسته و آزادکرده نیاکان ابو عوانه و مردی ضعیف در حدیث بوده است.

اصبغ بن زید وزّاق

وابسته و آزادکرده قبیله جُهنینه است، او قرآن می نوشت و در حدیث سست و ناتوان بوده و کنیه ابو عبدالله داشته است، او به سال یکصد و پنجاه و نه به روزگار خلافت مهدی درگذشته است.

خلف بن خلیفة

کنیه‌اش ابواحمد و آزاد کرده و وابستهٔ قبیلهٔ اشجع و از مردم واسط بوده که به بغداد منتقل شده است، او محدثی مورد اعتماد بوده است ولی پیش از مرگ گرفتار سکنه و فلج شده و چنان ناتوان گردیده که رنگ بدنش تغییر کرده و گرفتار اختلاط حواس گردیده است، او در بغداد به نودسالگی یا حدود آن و پیش از هشتم به سال یکصد و هشتاد و یک درگذشته است.

هشتم بن بشیر

کنیه‌اش ابومعاویه و آزاد کرده و وابستهٔ بنی سلیم و محدثی مورد اعتماد و استوار و پرحدیث بوده است ولی سلسله اسناد را فراوان حذف می‌کرده است، بدین سبب احادیثی که به صورت نقل از دیگران و مسند آورده پذیرفته و حجت است و آنچه که نگفته است چه کسی ما را خبر داده است ارزشی ندارد.

سعید پسر هشتم ما را خبر داد و گفت * پدرم در آغاز سال یکصد و پنج زاده شد و به ماه شعبان سال یکصد و هشتاد و سه در هفتاد و نه سالگی به روزگار خلافت هارون درگذشت و در گورستان خیزران به خاک سپرده شد.

خالد بن عبدالله طحان

آزاد کرده و وابستهٔ قبیلهٔ مزینه و مورد اعتماد بوده و به سال یکصد و هشتاد و دو در واسط درگذشته است.

علی بن عاصم بن صهیب

کنیه‌اش ابوحسن و آزاد کرده و وابستهٔ بنی تمیم بوده است، او به سال یکصد و نه زاده شده و به ماه جمادی‌الأولی سال دویست و یک در نود و دو سال و چند ماهگی در واسط درگذشته است.

عبدالحکیم بن منصور

آزادکرده و وابسته خزاعه و در حدیث ضعیف بوده است.

محمد بن یزید کلاعی

کنیه اش ابوسعید و مورد اعتماد بوده است او در واسط به سال یکصد و هشتاد و هشت و به روزگار خلافت هارون درگذشته است.

ابوسفیان حمیری حذاء

پیرمردی ضعیف بوده و حدیثهای اندکی داشته است. به روز چهارشنبه هفت شب باقی مانده از شعبان سال دویست و دو در واسط درگذشته است.

قره بن عیسی

او گاهی از اعمش روایت کرده است.

یزید بن هارون

کنیه اش ابو خالد و آزادکرده و وابسته بنی سلیم و محدثی مورد اعتماد و پرحدیث بوده است.

او به سال یکصد و هیجده زاده شده است، خودش می گفته است: * هنگامی که حصین زنده و مقیم شهرک مبارک بود و احادیث را بر او می خواندند که گرفتار فراموشی شده بود من به طلب حدیث برآمدم، گاهی هم جریری از من آغاز می کرد و برای من حدیث می گفت - یا از من می پرسید - احادیث او را گاهی ناشناخته می دانستند، یزید بن

هارون به ماه شوال سال یکصد و نود و نه می‌گفت من هشتاد و یک یا هشتاد و دو ساله‌ام، او در هشتاد و هفت یا هشتاد و هشت سالگی و چند ماه به روزگار خلافت مأمون درگذشت.

إسحاق بن يوسف ازرق

کنیه‌اش ابو محمد و محدثی مورد اعتماد بوده و گاهی گرفتار اختلاط حواس می‌شده است، او به سال یکصد و نود و پنج در خلافت امین در واسط درگذشته است.

محمد بن حسن

از مردم شام و مورد اعتماد و عهده‌دار منصب قضاوت در واسط بوده است.

فضل بن عنبسة

خزاز، کنیه‌اش ابو حسن و محدثی مورد اعتماد و شناخته‌شده بوده است، او از یزید بن ابراهیم تستری و حماد بن سلمه و جز آن دو روایت کرده است.

صلة بن سليمان

محدثی نامور بوده است.

سُرور بن مغیره^۱

بن زاذان، برادرزاده منصور بن زاذان است، او تفسیر قرآن را از گفته عباد بن منصور از حسن بصری روایت می‌کرده است، او محدثی نامور بوده است.

۱. ملاحظه می‌کنید که نام سرور برای مردان به کار می‌رفته است.

رحمت بن مُضَعَب *

بشر بن مُبشر *

عاصِم بن علی بن عاصِم

او از شعبه و سلیمان بن مغیره و لیث بن سعد و مسعودی و جز ایشان روایت کرده است، با آنکه ثقه بوده است ولی نامور به حدیث نیست و در حدیثهایی که نقل کرده فراوان گرفتار اشتباه شده است، او به روز دوشنبه نیمه ماه رجب سال دویست و بیست و یک به روزگار حکومت معتصم در شهر واسط درگذشته است، مطلب بن فهم بن ابی قاسم خراسانی که در آن هنگام حکمران واسط بوده است بر او نماز گزارده است.

عمرو بن عون بن اوس

کنیه اش ابو عثمان بوده و به سال دویست و بیست و پنج به روزگار خلافت ابواسحاق بن هارون - معتصم - در واسط درگذشته است.

این اشخاص از اصحاب حضرت ختمی مرتبت در مدائن بوده اند

حَدِیْفَةُ بن الیمان که خداوند از او خوشنود باد

او پسر حُسَیل بن جابر بن ربیعة بن عمرو بن جرّوه است که همین جرّوه به الیمان معروف است و پسر حارث بن قطیعة بن عَبَس بوده است.

مادر حدیفة رباب دختر کعب بن عدی بن کعب بن عبدالاشهل بوده است.

وکیع بن جراح و عبدالله بن نُمَیر هر دو از اعمش از ابووائل ضمن حدیثی که روایت می‌کرده است ما را خبر دادند که کنیهٔ حذیفه ابو عبدالله بوده است.

محمد بن عمر واقدی گوید، حذیفه در جنگ بدر شرکت نکرده است و در جنگ احد خودش و پدرش و برادرش صفوان بن الیمان شرکت کردند و در همان جنگ احد پدرش کشته شد، حذیفه در جنگ خندق و جنگهای پس از آن همراه حضرت ختمی مرتبت بوده است، عمر بن خطاب از او خواست حکمرانی مدائن را بپذیرد.

وکیع بن جراح و فضل بن دکین هر دو از مالک بن مِغُول از طلحة ما را خبر دادند که حذیفه در حالی به مدائن آمد که بر روی خری دو خوی‌گیر - گلیم نازک - انداخته و سوار بر آن بود و پاهایش آویخته، استخوانی که بر آن اندکی گوشت بود و گرده نانی در دست داشت و سرگرم خوردن بود.

محمد بن عمر واقدی می‌گوید * حذیفه بن الیمان پس از کشته شدن عثمان بن عفان، در مدائن درگذشت و هنگامی که خبر مرگ عثمان به حذیفه رسید همچنان حاکم مدائن بود، حذیفه به سال سی و ششم چندماه پس از کشته شدن عثمان درگذشت، او را در مدائن فرزندزادگانی است.^۱

سلمان فارسی

ابو معاویه ضریر از گفتهٔ اعمش از ابوظبیان از جریر بن عبدالله، و اعمش از ابوسفیان از گفتهٔ مشایخ ما را خبر دادند که * کنیهٔ سلمان ابو عبدالله بوده است.

اسماعیل بن ابراهیم، از عوف، از ابو عثمان نهدی ما را خبر داد که می‌گفته است * سلمان فارسی از من پرسید می‌دانی رام هرگز کجاست؟ گفتم آری، گفت من از مردم آن جایم.

محمد بن عبدالله اسدی، از سفین از ابو علاء عبید، از عامر بن وائل، از سلمان ما را خبر داد که می‌گفته است * من از مردم جی هستم.

یوسف بن بهلول از عبدالله بن ادريس، از محمد بن اسحاق از عاصم بن عمر بن

۱. شرح حال حذیفه و سلمان در جلد دوم و پنجم هم آمده است، دربارهٔ تاریخ مرگ ابو حذیفه اقوال دیگری هم گفته شده است، آن بزرگوار رازدار حضرت ختمی مرتبت دربارهٔ منافقان بوده است و به همین لقب میان اصحاب مشهور بوده است. به ابن عبدالبر، الاستیعاب، ص ۲۷۷ که در حاشیهٔ الاصابه چاپ شده است مراجعه فرمایید.

قتاده، از محمود بن لَیْث از گفتهٔ ابن عباس ما را خبر داد که می‌گفته است * سلمان فارسی مرا گفت که من مردی از دهکده‌یی به‌نام جی از توابع اصفهان بودم، پدرم دهقان و سالار سرزمین خود بود من به جستجوی آیین حق از پیش پدر بیرون آمدم، گروهی از قبیلهٔ کلب مرا به اسیری گرفتند و به مردی یهودی فروختند و آن مرد مرا به یهودی دیگری از یهودیان بنی قریظه فروخت و او مرا همراه خود به مدینه آورد و چون رسول خدا به مدینه هجرت فرمود من به سبب بردگی از محضر آن حضرت بازماندم و شرکت در جنگ بدر و احد را از دست دادم، آنگاه رسول خدا به من فرمود برای آزادی خود پیمان بنویس، و چون پیمان نوشتم رسول خدا قطعه زری به اندازهٔ تخم مرغ به من ارزانی فرمود و من تعهد مالی خود را پرداخت کردم و در جنگ خندق و دیگر جنگها به صورت مسلمانی آزاد شرکت کردم.

اسماعیل بن ابراهیم از یونس از گفتهٔ حسن بصری ما را خبر داد که می‌گفته است، پیامبر فرموده است سلمان پیشگام سرزمین فارس - ایران - است.

محمد بن اسماعیل ابی فدیک از قول کثیر بن عبدالله مزنی از پدرش از نیای خود ما را خبر داد که * به روز جنگ خندق مهاجران و انصار دربارهٔ این موضوع که سلمان از کدام گروه است بگو و مگو کردند، حضرت ختمی مرتبت فرمود: «سلمان از خاندان ماست».

مسلم بن ابراهیم، از سلام بن مسکین از ثابت قطبه ما را خبر داد که می‌گفته است * سلمان امیر مداین بوده است.

محمد بن عمر واقدی می‌گوید * سلمان فارسی به روزگار خلافت عثمان بن عفان در مدائن درگذشته است.

محدثان و فقیهانی که در مدائن بوده‌اند

ابو جعفر مدائنی

نامش عبدالله و پسر مسعود بن محمد بن جعفر بن ابی طالب و محدثی شهره و کم‌حدیث بوده است.

عاصِمٌ أَخْوَل

نام پدرش سلیمان و کنیه خودش ابوعبدالرحمان و آزاد کرده و وابسته بنی تمیم بوده است، عاصم محدثی مورد اعتماد و از مردم بصره بوده که کارگزاری بر شهرستان‌ها را پذیرا بوده است و مدتی در کوفه سرپرست نظارت بر پیمان‌های وزن بوده است، به روزگار خلافت ابوجعفر منصور قاضی مداین بوده و به سال یکصد و چهل و یک یا یکصد و چهل و دو درگذشته است.

هلال بن خباب

اصل او از مردم بصره است که به مداین کوچ کرده و در پایان سال یکصد و چهل و چهار در همان شهر درگذشته است.

هدیل بن بلال فزاری

در حدیث ضعیف بوده است.

نُعَیم بن حکیم

در حدیث چندان ارزشی نداشته است.

نضر بن حاجب قرشی

از خاندان حارث بن لؤی و کنیه‌اش ابویحیی و زاده و بزرگ شده در خراسان بوده است، او به مدائن کوچ کرده و ساکن آن جا شده است و همان جا به سال یکصد و چهل و پنج در پنجاه و چندسالگی درگذشته است.

شبابه بن سوار فزاری

آزاد کرده و وابسته قبیله فزاره و کنیه اش ابو عمرو و محدثی مورد اعتماد و پسندیده کردار در حدیث بوده است و معتقد به مرجئه بوده است.

شعیب بن حرب

کنیه اش ابو صالح و از مردم بغداد و از زادگان در خراسان بوده است، او به مدائن کوچ کرده و ساکن آن جا شد و گوشه عزلت برگزید، محدثی مورد اعتماد و فاضل بوده است. سپس از مدائن به مکه کوچ کرد و در آن شهر ساکن شد و سرانجام در مکه درگذشت.

علی بن حفص^۱

فقیهان و محدثانی که در بغداد سکونت گزیده اند
و به آن شهر آمده اند و همان جا درگذشته اند^۲

اسماعیل بن سالم اسدی

هموست که هشیم و شاگردان و یارانش از او روایت کرده اند و محدثی مورد اعتماد و استوار بوده است، او از مردم کوفه بوده است و پیش از آنکه بغداد ساخته شود و مردم در آن جا ساکن شوند به آن منطقه کوچ کرده و ساکن شده است، در آن هنگام هشام بن عبدالملک و دیگر خلیفگان اموی پانصد سوار در آن جا می داشته اند که همواره آماده

۱. هیچ توضیحی در متن نیامده است.

۲. خوانندگان گرامی توجه دارند که تمام اصحاب حضرت ختمی مرتبت پیش از احداث بغداد درگذشته بودند.

بودند و به خوارج حمله می‌کردند و شبیخون می‌زدند و جلو حمله‌های خوارج را می‌گرفتند و این پیش از آن بود که کار امویان سستی پذیرد.

هشام بن عروة

بن زبیر بن عوام بن خویلد بن اسد، کنیه‌اش ابومندر و مادرش کنیزی بوده است، هشام محدثی حجت و استوار و مورد اعتماد و پُرحدیث بوده است، او از عبدالله بن زبیر - عموی خود - حدیث شنیده است، هشام در کوفه به دربار ابوجعفر منصور پیوست و همراه او به بغداد رفت و در همان شهر به سال یکصد و چهل و شش درگذشت و در گورستان خیزران به خاک سپرده شد.

محمد بن اسحاق بن یسار

آزادکرده و وابسته قیس بن مخرّمة بن مطلب بن عبدمناف بن قصی بوده و کنیه ابو عبدالله داشته است، پدر بزرگش یسار از اسیران جنگی عین‌التمر بوده است. محمد بن اسحاق محدثی مورد اعتماد بوده است و مردم از او روایت کرده‌اند و از جمله ثوری و شعبه و سفیان بن عیینة و یزید بن زُرّیع و ابراهیم بن سعد و اسماعیل بن عُلّیة و یزید بن هارون و یعلی و محمد پسران عبّید و عبدالله بن نُمیر و جز ایشان از او روایت نقل کرده‌اند، برخی از مردم هم درباره او اعتراض کرده‌اند و خرده گرفته‌اند، محمد بن اسحاق از دیرباز از مدینه بیرون آمده و به کوفه و جزیره و ری رفته و سپس در بغداد اقامت گزیده و همان جا به سال یکصد و پنجاه و یک درگذشته است و در گورستان خیزران به خاک سپرده شده است.

ابوحنیفة

نامش نعمان و نام پدرش ثابت و آزادکرده و وابسته خاندان تیم‌الله بن ثعلبه و در حدیث

ضعیف بوده است و صاحب رای بوده و به بغداد آمده است^۱ و همان جا به ماه رجب یا شعبان سال یکصد و پنجاه در هفتادسالگی درگذشته و در گورستان خیزران به خاک سپرده شده است.

ابومعاویة نخوی

نامش شیبان و نام پدرش عبدالرحمان و آزاد کرده و وابسته بنی تمیم بوده است. او عهده دار تربیت و آموزگار فرزندان داود بن علی و دیگران و در حدیث مورد اعتماد بوده است و در بغداد به روزگار خلافت مهدی به سال یکصد و شصت و چهار درگذشته و در گورستان قریش که کنار دروازه تبین^۲ قرار دارد به خاک سپرده شده است.

ابراهیم بن سعد

بن ابراهیم بن عبدالرحمان بن عوف زُهری، کنیه اش ابواسحاق و محدثی مورد اعتماد و پرحدیث بوده هر چند که گاهی در حدیث گرفتار اشتباه می شده است، او همراه همسر و فرزندان به بغداد آمده و سرپرستی بیت المال را برای امیر مؤمنان هارون برعهده گرفته است و در بغداد به سال یکصد و هشتاد و سه درگذشته است و در گورستان دروازه تبین به خاک سپرده شده است.

عبدالعزیز بن عبدالله

بن ابی سلمه ماجشون، کنیه اش ابو عبدالله و آزاد کرده و وابسته خاندان هدیر است که از قبیله تیم بوده اند، محدثی مورد اعتماد و پرحدیث بوده است، مردم عراق بیشتر از مردم مدینه از او روایت کرده اند، او به بغداد آمده و مقیم شده است و به سال یکصد و شصت و چهار به

۱. این اظهار نظر در خور توجه است و نشانی دیگر از رویارویی و ستیز اهل حدیث و اهل عقل و رای است.

۲. دروازه تبین - کاه فروشان - به محله بزرگی از بغداد گفته می شده که گورستان قریش از جمله مرقده مطهر حضرات موسی بن جعفر و محمد بن علی جواد علیهما السلام هم همان جا است. به معجم البلدان یاقوت، ج ۲، ص ۱۴ مراجعه شود.

روزگار خلافت مهدی در همان شهر درگذشته است، مهدی عباسی در تشییع جنازه او شرکت کرده و بر پیکرش نماز گزارده و او را در گورستان قریش به خاک سپرده است.

عبدالملک بن محمد بن

ابی بکر بن محمد بن عمرو بن حزم بن زید بن لوزان بن عمرو بن عبید بن عوف بن مالک بن نجار، مادرش امة الوهاب دختر عبدالله بن عبدالله بن حنظله بن ابی عامر است یعنی حنظله غسیل الملائكة، او به بغداد آمده و مقیم شده است و هارون از او خواسته است قضاوت منطقه لشکرگاه مهدی را عهده دار شود، عبدالملک در بغداد درگذشت و هارون بر او نماز گزارد و در گورستان عباسیه دختر مهدی به خاک سپرده شد.
کنیه عبدالملک ابوطاهر و محدثی کم حدیث بوده است.

محمد بن عبدالله بن علاثة کلابی

کنیه اش ابویسیر و از مردم حرّان و ان شاء الله مورد اعتماد بوده است. او به بغداد آمد و مهدی عباسی او را به قضاوت ناحیه عسکر مهدی گماشت، سپس عافیة بن یزید اودی را هم همراه او به قضاوت گماشت.

علی بن جعد مرا خبر داد و گفت * هر دو را دیدم که هریک در گوشه‌یی از مسجد جامع محله رصافه^۱ بغداد قضاوت می‌کرد. عافیة بیشتر از محمد بن عبدالله پیش مهدی عباسی می‌رفت.

زیاد بن عبدالله بن علاثة کلابی

او معاون برادر خود محمد بن عبدالله در قضاوت به روزگار مهدی بود.

۱. بخش خاوری بغداد و نام دیگر محله عسکر مهدی است. به یاقوت حموی، معجم البلدان، ج ۴، ص ۲۵۴ چاپ مصر ۱۹۰۶ میلادی مراجعه شود.